

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شمييم معرفت

فصلنامه علمي - پژوهشي

ويژه مربيان عقیدتی سياسی بسيج

شماره ۳۵ - ۱۳۹۳

صاحب امتياز: نمایندگی ولی فقيه در سازمان بسيج مستضعفین

مدیر مسئول: على اصغر جلالی اصل

سرديبر: حميد سلطانی نژاد

دبير تحريري: عباس داودی

صفحة بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشاني: تهران، بزرگراه بسيج، سازمان بسيج مستضعفین، معاونت تربيت

و آموزش عقیدتی سياسی، مدیريت اساتيد، مربيان و مدیران

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶ - ۴۸۶۶۵

پست الکترونيک دبير تحريري: AbbasDavudi@yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می‌خوانید

پیوند میان اقتصاد و فرهنگ در قرآن / سید علی شوکتیان / ۳

خرافه‌ای در مسئله‌ی احیای دین / عبدالله صدیق / ۵

حرف‌های خوب کوروش؟ - حرف‌های خوب زرتشت؟ / عباس خادم الموالی / ۲۵

ثواب مجلس علم / محبوبه صادق‌زاده / ۵۲

چگونگی کار فرهنگی / طاهره طوسی / ۵۵

نخستین قدم‌ها برای پاکی - قسمت نهم - یاد مرگ / سعید حصاری / ۷۱

کمرم را شکستند / رضا مشیری / ۹۲

بیماری روانی وسواس / نوید جانbaz / ۹۳

راه‌های تقویت حافظه / سعید کنجانی / ۱۱۱

حروم سواری / عباس داوودی / ۱۲۹

به تو پناه می‌برم / علیرضا محمودی / ۱۴۶

پیشرفت‌های ما و خصوصیت غرب / بیژن ذبیحی / ۱۴۷

شماره‌های ۲۲ تا ۳۵ نشریه شمیم معرفت را می‌توانید در

سایت بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی زیر بباید

<http://www.magiran.com/magarchive.asp?mgID=۶۱۵۷>



پیوند میان اقتصاد و فرهنگ در قرآن

سید علی مجتبیان

روحیه انسان این است که به طور معمول سرمنشاء مشکلات را در جایی دیگر به جز وجود خود جستجو می‌کند. به عنوان مثال اگر مشکلات اقتصادی گربانگیر ما شود، مسئولین دولت، نظام سلطه، همکاران، خانواده، جامعه و... را مقصراً می‌دانیم و هیچ‌گاه نوبت این تقصیر به خود ما نمی‌رسد. در حالی که قرآن به صراحت سرمنشاء مشکلات مادی و اقتصادی را نوع رفتار فرهنگی خود ما بیان می‌کند.

اگر تقوی را نقطه اوج فرهنگ اسلامی بدانیم - که همین‌گونه است - پیوند تقوی با معیشت، خروج از مشکلات و رفع گرفتاری‌ها در قرآن رابطه‌ای مستقیم است.

در این نوشتار کوتاه فقط به عنوانین چند آیه اشاره می‌نماییم.

اعراض از ذکر = معیشت ضنك

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْسِرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى (۱۲۴)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسور می‌کنیم!» (طه/۱۲۴)

گاه می‌شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می‌شود، و دست به هر کاری می‌زند با درهای بسته رو به رو می‌گردد، و گاهی به عکس به هر جا روی می‌آورد خود را در برابر درهای گشوده می‌بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بن‌بست و گرهی در برابر او

نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضيق یا تنگی معیشت تعبیر می‌شود، منظور از "معیشت ضنك" که در آیه آمده نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و درآمدش هنگفت است، ولی بخل و حرص و آر زندگی را بر او تنگ می‌کند نه تنها میل ندارد در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویی نمی‌خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علیه السلام «همچون فقیران زندگی می‌کند و همانند اغنياء و ثروتمندان حساب پس می‌دهد.»

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می‌شود، قرآن می‌گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است. یاد خدا مایه آرامش جان، و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است. هنگامی که انسان مسئولیتهايش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوت و حرص و طمع می‌گردد، پسدا است، که نصیب او معیشت ضنك خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوت باز دارد.^۱

برکات

اما اگر افراد جامعه خود را به گوهر تقوی بیارایند برکات بر آن‌ها نازل می‌شود.
 وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمْنُوا وَ آتَقُوا لَفَتْحًا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذُبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ - و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آورند و تقوا پیشه می‌کرند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم ولی (آن‌ها حق را) تکذیب کرند ما هم آنان را به کیفر اعمال‌شان مجازات کردیم.» (اعراف/۹۶)

Rahati Denia و آخرت

فَإِنَّمَا مِنْ أَعْطَىٰ وَ آتَقَ * وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَيِّئَ سُرُّهُ لِيُسْرَىٰ - اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد، و جزای نیک (اللهی) را تصدیق کند، ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم. (لیل/۷۵ تا ۷۶)

خروج از مشکلات

وَ مَنْ يَقْنَعِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مُخْرَجًا - و هر کس پرهیزگار باشد، خداوند راه خروج از مشکلات را برایش قرار می‌دهد. (طلاق/۲)

خرافه ای در مسئله ای احیای دین

تئیه و تدوین: عبدالله صدیق

اشاره

مجددین صداساله

سرایت این خرافه به شیعه

ریشه هایی از مذهب های دیگر

سوء استفاده بهایی ها

نتیجه بد مسامحه کاری در کار دین

نمونه ای از گمراهی

چگونگی مصلح در اسلام

معنی احیاء دین

خرافه‌ای در مسئله‌ی احیای دین



اشاره

مشهور است که در هر قرن خداوند فردی را برای احیای دین می‌فرستد و در بسیاری از کتب، مجلات و سایت‌ها اسامی این افراد به ترتیب ذکر شده است. آنچه در پی می‌خوانید خلاصه مطالبی از علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری رحمت‌الله‌علیه است که به بررسی این موضوع پرداخته‌اند.^۱

توجه: به دلیل طولانی بودن پی‌نوشت‌ها، در این مقاله، مطالب به انتهای متن منتقل شده است.

مجدّدین صدساله

یکی از مسائلی که در اطراف آن، خرافه به وجود آمده است خود مسئله احیای دین است. برای دین مانند هر حقیقت دیگر عوارضی پیدا می‌شود. دین مانند آبی است که در سرچشمۀ صاف است، بعد که در بستر قرار می‌گیرد آلودگی پیدا می‌کند و باید این آلودگی‌ها را پاک کرد. ولی متأسفانه در همین زمینه، افکار کج و معوجی پیدا شده است. خوبشخтанه از خصوصیات دین خاتم است که مقیاسی در دست ما هست که این‌ها را بفهمیم و تشخیص بدھیم.

راجع به مسئله تجدید و احیای دین از همان قرن دوم و سوم هجری در میان مسلمین (البته اول در اهل تسنن و بعد در شیعیان) فکری پیدا شده است که چون در طول زمان برای دین بذلت پیدا می‌شود و دین شکل کهنگی و اندراس پیدا می‌کند احتیاج به یک

اصلاح و تجدید دارد، مانند اتومبیل که سرویس می‌شود یا خانه که سالی یک مرتبه تکانده می‌شود و به عنوان مثال رنگش را عوض می‌کنند. این خاصیت زمان است که دین را کهنه می‌کند. گفتند برای این کار خداوند در سر هر چند سال یک نفر را می‌فرستد که دین را تجدید کند، چون کهنه می‌شود، گرد و غبار می‌گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد. خدا در سر هر چند سال احتیاج دارد که دین را نو کند. این را من در کتاب‌هایی می‌دیدم، و می‌دیدم که عده‌ای از علمای ما را در کتاب‌ها به نام «مجدّد» اسم می‌برند.

ما می‌بینیم علمای ما این مطلب را در کتاب‌هایشان زیاد ذکر می‌کنند، مانند حاجی نوری که در احوال علماء ذکر کرده است یا صاحب کتاب روضات الجنات که همین مجددها را نام بردé است. در اخبار و روایات ما چنین چیزی وجود ندارد و معلوم نیست مدرک این موضوع چیست. اخبار اهل تسنن را گشتم، دیدم در اخبار آن‌ها هم وجود ندارد. فقط یک حدیث بیشتر نیست، به این عبارت:

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ لِهذِهِ الْأُمَّةِ عَلَىٰ رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِيَهَا - پیغمبر فرمود: خدا برای این امت در سر هر صد سال کسی را مبعوث می‌کند تا دین این امت را تازه کند.»
غیر از ابی‌داود کس دیگری این روایت را نقل نکرده است. حالا چه طور شد که شیعه این را قبول کرده است؟.

۲ در طرق شیعه که اساساً این حدیث نیامده است. در عین حال بعضی علمای شیعه روی این حدیث بحث کرده‌اند و حساب هم کرده‌اند. در منتخب التواریخ مرحوم حاج ملا‌هاشم خراسانی از مستدرک حاجی نوری نقل می‌کند، حاجی هم از یکی از کتب اهل تسنن نقل می‌کند. این بهترین دلیل است که در هیچ یک از کتب شیعه چنین حدیثی نیست! اگر می‌بود حاجی نوری، محدث متتبع، از آن‌جا نقل می‌کرد. سنن ابی‌داود یکی از صحاح ستّه اهل تسنن هم هست مثل مستدرک حاکم. شاید او هم از سنن ابی‌داود نقل کرده است.

از نظر سند این حدیث، آن کسی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را نقل کرده است ابوهریره است، همان وضاع و کذاب معروف.



این حدیث قطع نظر از سندش، از لحاظ متن و مضمون با تاریخ تطبیق نمی‌کند.

بعضی علمای شیعه به جای این که بگویند این حدیث از ابوهریره و بی‌اعتبار است و با تاریخ هم تطبیق نمی‌کند پس باید دور بیندازیم آن را مسلم پنداشته و به حساب تراشی پرداخته‌اند. من نمی‌دانم چه قدر مضمون این حدیث با روایه‌ها موافق بوده و خوشایند آمده است که در عین ضعف سند و ضعف مضمون، بعضی از علمای شیعه نشسته‌اند و حساب کرده‌اند یعنی حساب تراشیده‌اند و گفته‌اند مصدق این حدیث در اول قرن دوم حضرت باقر علیه‌السلام است، در اول قرن سوم حضرت رضا علیه‌السلام، در اول قرن چهارم کلینی، در اول قرن پنجم سید مرتضی یا شیخ مفید، در اول قرن ششم شیخ طبرسی صاحب مجمع‌البيان، در اول قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی، در اول قرن هشتم علامه حلبی، در اول قرن نهم شهید اول، در اول قرن دهم محقق کرکی، در اول قرن یازدهم شیخ بهایی، در اول قرن دوازدهم مجلسی، در اول قرن سیزدهم وحید بهبهانی، در اول قرن چهاردهم میرزا شیرازی.

اولاً این‌ها بسیاری‌شان با اول قرن‌ها درست وفق نمی‌دهد. خواجه طوسی را نمی‌توان مجدد قرن هفتم شمرد، زیرا تولد خواجه در اوایل قرن هفتم است و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم، وفاتش در نیمه دوم آن قرن (سال ۶۷۲). و ثانیاً چرا حضرت صادق علیه‌السلام جزء مجددین شمرده نشود؟ آیا فرصتی که نصیب ایشان شد کمتر بود از فرصتی که مثلاً نصیب امام باقر علیه‌السلام شد؟ و آیا علت این که آن حضرت از قلم افتاد جز این است که با آن حساب ساختگی جور درنمی‌آید؟ در میان ائمه اطهار علیهم السلام دو نفرشان بیش از دیگران باید «مجدد» شمرده شوند: امام حسین و امام صادق علیهم السلام. هر کدام از این دو بزرگوار از جنبه خاصی توفیق تجدید و احیاء پیدا کردند. ولی چون با آن حساب ساختگی جور نمی‌آمده، از قلم افتاده‌اند.

همچنین بسیاری از علماء را جزء مجددین حساب کرده‌اند و بسیاری از علماء دیگر را حساب نکرده‌اند و حال آنکه آن حساب نکرده‌ها که گناهشان این بوده

است که در وسط قرن بوده‌اند احیاناً بیشتر خدمت کرده‌اند. مثلاً شیخ طوسی این جا از قلم افتاده است، در صورتی که شاید در میان علمای اسلام به اندازه شیخ طوسی کسی خدمت نکرده است و شاید یکی دو نفر به ایشان برسند. شیخ مرتضی انصاری نیز از قلم افتاده است.

عجیب‌تر این که بعضی مانند همان صاحب منتخب‌التواریخ یک سلسله دیگر از خلفاً و سلاطین را به عنوان تجدیدکنندگان دین حساب کرده‌اند. این دیگر خیلی مضحک است. می‌گوید: در اوایل قرن دوم عمر بن عبدالعزیز دین را تجدید کرد و در اول قرن سوم مأمون، در اول قرن چهارم المقتدر، در اول قرن پنجم عضدالدوله دیلمی، در اول قرن ششم سلطان سنجر سلجوقی، در اول قرن هفتم هلاکوخان مغول، در اول قرن هشتم شاه خدابنده که آن هم از مغول است، در اول قرن نهم امیر تیمور گورکانی، در اول قرن دهم شاه اسماعیل صفوی، در اول قرن یازدهم شاه عباس صفوی، در اول قرندوازدهم نادرشاه افشار، در اول قرن سیزدهم هم فتحعلیشاً.

این‌ها مجدهای و محیی‌های اول قرن‌هایی هستند که در اسلام پیدا شده است. این دیگر چیزی است که باید گفت: «لَا يَرْضِي بِهِ شَيْعَىٰ وَ لَا سُنْنَىٰ» نه با عقاید شیعه جور درمی‌آید و نه با سنّی، نه با تاریخ نه با هیچ چیزی. جای شکرش باقی است که چنگیزخان مغول را از مجدهای اسلام به حساب نیاورده‌اند.

مثل این که اگر کسی به نام دین ریاست پیدا کرد و زعامت پیدا کرد و قدرتی پیدا کرد و پولی پیدا کرد، پس دین احیاء شد! نه آقا! احیای دین و قدرت دین تابع این است که مردم چه اندازه به آن دین عمل بنمایند، چه اندازه به مقتضای آن دین رفتار بکنند. این، زنده بودن دین است.

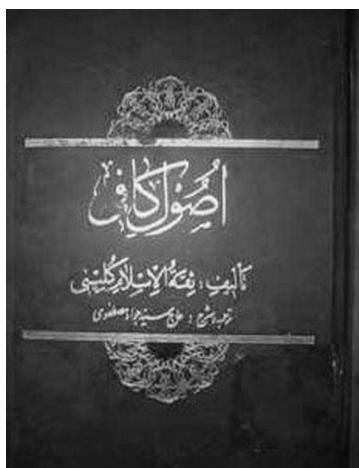
این روایت از آن روایات خوش شانس و از اهل تسنن است. آن‌ها در این فکر رفته‌اند و راجع به این موضوع در کتاب‌ها زیاد بحث کرده‌اند. به عنوان مثال می‌گویند این که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است در سر هر صد سال یک نفر می‌آید که دین را تجدید کند، آیا او برای تمام شئون دینی است یا این که برای هر شأنش یک نفر می‌آید؟ یکی از علمای می‌آید که در کارهای علمی اصلاح کند، یکی از خلفاً یا سلاطین می‌آید که دین را

اصلاح کند. (هرچند در اینجا منافع خصوصی به میان آمده است که وقتی در هر قرنی یکی از علماء را مجدد حساب کرده‌اند، برای این‌که خلفاً را راضی کنند گفته‌اند او وظیفه دیگری دارد، در هر قرنی یک خلیفه هم می‌آید که دین را اصلاح کند). به عنوان مثال در اول قرن دوم عمر بن عبدالعزیز بود، در اول قرن سوم هارون الرشید بود و... از قرن هفتم به بعد که چهار مذهبی شدند، گفتند آیا برای هریک از این مذاهب باید یک مجدد بباید یا برای هر چهار مذهب یک مجدد؟^۴

گفتند برای هریک از مذاهب یک مجدد، به این ترتیب که سر هر صد سال، مذهب ابوحنیفه مجدد علی‌حدّه، مذهب شافعی مجدد علی‌حدّه، مذهب حنبلی مجدد علی‌حدّه و... بعد راجع به سایر مذاهب اسلامی بحث شد. گفتند مذهب شیعه هم یکی از مذاهب است. بالاخره پیغمبر فرموده مجدد هست، باید برای همه مذاهب باشد، آن هم یکی از مذاهب اسلامی است، خارجی‌گری هم از مذاهب اسلامی است. ببینیم در مذهب شیعه چه کسانی مجدد بوده‌اند؟ حساب کردند محمد بن علی‌الباقر مجدد مذهب شیعه است در اول قرن دوم، علی‌بن موسی‌الرضا مجدد مذهب شیعه است در اول قرن سوم، شیخ کلینی مجدد مذهب شیعه است در اول قرن چهارم. این را برای هر مذهبی توسعه دادند و حتی برای سلاطین هم در سر هر صد سال یک مجدد حساب کرده‌اند.^۵

سرایت این خرافه به شیعه

این فکر به شیعه سرایت کرده است. من کتاب‌ها را خیلی گشتم. به نظر من اولین کسی که این فکر را در شیعه وارد کرد شیخ بهایی بود، نه به عنوان این‌که این را یک حقیقت بداند و بگوید که این حدیث درست است، بلکه در رساله کوچکی که در «رجال» دارد وقتی که



راجع به شیخ کلینی بحث می‌کند می‌گوید شیخ کلینی چهقدر مرد با عظمتی است که علمای اهل تسنن او را مجدد مذهب شیعه دانسته‌اند. شیخ بهایی یک مرد متبحر بود، از حرف‌های اهل تسنن اطلاعاتی داشت، خواست این را به عنوان فضیلتی از شیخ کلینی ذکر کند نه این که بگوید این حدیث، حدیث درستی است. گفته است شیخ کلینی آن قدر عظمت دارد که اهل تسنن به حرفش اعتماد دارند و او را مجدد مذهب شیعه دانسته‌اند. دیگران هم که «رجال» نوشته‌اند، حرف شیخ

بهایی را نقل کرده‌اند.^۶ کم کم خود شیعه هم باورش آمده که این حرف، حرف درستی است. بعد در دوره‌های صد سال و دویست سال بعد از شیخ بهایی، در قرون دوازدهم و سیزدهم - که به عقیده من ما دوره‌ای منحط‌تر از این دو قرن نداریم؛ یعنی اگر بخواهیم بدانیم که معارف شیعه و کتاب‌هایی از شیعه در چه زمانی از همه وقت بیشتر انحطاط داشته یعنی سطحش پایین‌تر بوده، قرن دوازدهم و سیزدهم است - افسانه‌سازها این حدیث را به صورت یک حدیث واقعی در نظر گرفته و بدون این‌که خودشان بفهمند که ریشه این حدیث کجاست، نشسته‌اند بقیه [مصادق‌ها] را درست کرده‌اند. اهل تسنن تا شیخ کلینی آمده بودند. این‌ها همین‌طور آمده‌اند تا رسیده‌اند به اول قرن چهاردهم. گفتند میرزا شیرازی مجدد مذهب شیعه است در اول قرن چهاردهم. حالا این مدرکش چیست، معلوم نیست. از همه مضحك‌تر این است که حاج میرملا هاشم خراسانی در کتاب منتخب‌التواریخ همین موضوع را نقل کرده است و مجدد‌های مذهب شیعه را قرن به قرن ذکر می‌کند. او هم هرچه نگاه می‌کند می‌بیند جور در نمی‌آید، برای این‌که افرادی بوده‌اند که واقعاً می‌توان اسمشان را مجدد گذاشت از بس که خدمت کرده‌اند ولی اتفاقاً در سر صد سال نبوده‌اند مثل شیخ طوسی (شاید عالمی پیدا نشود که به اندازه او به شیعه خدمت کرده باشد ولی گناه او این بوده که در بین دو صد ساله قرار گرفته است و نمی‌شود او را مجدد حساب کرد)، اما عالم دیگری را که در درجه بسیار پایین‌تری است مجدد حساب کرده‌اند.

حاج ملا هاشم مثل علمای تسنن گفته است علما حساب‌شان جداست، سلاطین هم

حساب‌شان جداست. مجددها در میان خلفا و سلاطین کیانند؟ تا آن‌جا که شیعه پادشاه نداشته است، از سنی‌ها گرفته‌اند: عمر بن عبدالعزیز و مأمون و... از آن‌جا که خود شیعه پادشاه داشته است، آمده‌اند سراغ پادشاهان شیعه: عضدالدوله دیلمی و... کم کم رسیدند به نادرشاه. این مردی که از کله‌ها مناره‌ها می‌ساخت، شده است مجدد مذهب شیعه! بعد می‌گوید نادرشاه اهمیتش این بود که سپهسالار خوبی بوده، یک قلندر بزن بهادر خوبی بوده است. تا روزی که متوجه دشمنان ایران بود خوب کار می‌کرد، دشمنان ایران را بیرون کرد،



تصویری از مجسمه نادر شاه در موزه نادری مشهد

هندوستان را فتح کرد. ولی بعد دیگر کارش خونریزی بود، دائم آدم کشت تا آن جا که بعضی معتقدند این مرد در آخر عمرش دیوانه شد. این مرد دیوانه می‌آید می‌شود مجده مذهب شیعه! ببینید کار ما به کجا رسیده است! ببینید مالیات گرفتنش چگونه بوده است. اصطلاحاتی خودش وضع کرده بود، به عنوان مثال می‌گفت من از فلان جا یک الف می‌خواهم. دیگر یک ذره حساب در کارش نبود که این الف که می‌گوید مساوی به عنوان مثال یک کرور تومان است یا الف کله آدم؟! به عنوان مثال می‌گفت: من از ورامین یک الف می‌خواهم. آخر این ورامین این قدر ثروت دارد یا ندارد؟! دورهای از چند ساله آخر عمر نادر که به داخل ایران پرداخته بود، اسف‌آورتر وجود ندارد.

ریشه‌هایی از مذهب‌های دیگر

توجه داشته باشید که گاهی در این حرف‌ها ریشه‌هایی از مذهب‌های دیگر وجود دارد. اهل مذهب‌های دیگر آمده‌اند معتقدات خودشان را داخل کرده‌اند. این فکر که در هر هزارسال یک بار یک مجده دین می‌آید، مربوط به قبل از اسلام است. این حرف از اسلام نیست.^۶

باباطاهر می‌گوید:

الف قدم که در الف آمدستم^۷ به هر الف قدمی برآید

یک فکر در ایران قدیم بوده و از زرتشتی‌هاست که هر هزار سال یکبار، مصلحی می‌آید. یک وقت در کتاب زرتشتی‌ها خواندم که «هوشیدر» لقب آن کسی است که باید رأس هر هزارسال بباید در ایران یک احیایی بکند.^۸

در هزاره فردوسی، ملک‌الشعراء بهار قصیده‌ای گفته است، می‌گوید:

این هزاره‌ی تو همانا جنبش هوشیدر است^۹
فردی است که افکار زرتشتی‌گری را خیلی در ایران رایج کرده است و به قول مرحوم قزوینی با عرب و هرچه که از ناحیه عرب باشد یعنی اسلام دشمن است.^{۱۰} در کتابی که او



راجع به زرتشتی‌گری نوشته و دو جلد است، آن‌جا که شرح حال «یعقوب لیث صفاری» را ذکر می‌کند، او را یکی از آن [امجدّهای] که هزاره را به وجود آورده است توصیف می‌کند. بنابراین آن سخن از حرف‌های دروغی است که با روح اسلام جور در نمی‌آید و از ناحیه دیگران آمده است.

سوء استفاده بهایی‌ها

کتاب «فراید» ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست بهائی‌ها را مطالعه می‌کردم، دیدم در آن‌جا حدیثی را از جلد سیزدهم بحار نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انْ صَلَحتُ أَمْتَ فَلَهَا يَوْمٌ وَ انْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصْفُ يَوْمٍ - اَغْرِ امْتَ مِنْ صَالِحٍ بَاشَنَدْ يِكْ روز مهلت دارند و اگر فاسق باشند نیم روز مهلت دارند.»

بعد می‌گوید روزی که پیغمبر بیان کرده، همان است که در قرآن است: «وَ انْ يَوْمًا عِنْدَ رِبِّكَ كَافِلٌ سَنَةٌ مِمَّا تَعْدُونَ - یک روز در نزد پروردگار تو مساوی با هزارسال است.» (حج/۴۷)

پس این که پیغمبر فرمود: «اگر امت من صالح باشند یک روز مهلت دارند و اگر فاسق باشند نیم روز» یعنی اگر صالح باشند هزارسال باقی خواهند بود و اگر فاسق باشند پانصد سال. این ابوالفضل گلپایگانی که از آن شیادهای درجه اول است، بعد می‌گوید: این حدیث پیغمبر راست است، چرا؟ برای این که این امت که فاسق شد، صالح بود و هزارسال هم بیشتر عمر نکرد زیرا تا سنه ۲۶۰ - که سال رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است - دوره نزول وحی است، چون ائمه هم همان وحی را بیان می‌کردند. این دوره، به اصطلاح همان دوره انبساط اسلام است. از زمان وفات

امام حسن عسکری علیه السلام باید گفت که عمر امت شروع می‌شود؛ همان سال، سال تولد امت است. از سال ۲۶۰ که آغاز عمر امت است، هزار سال بگذرد چهقدر می‌شود؟ ۱۲۶۰، سال ظهرور «باب».

پس پیغمبر فرمود که اگر امت من صالح باشد هزارسال عمر می‌کند (یعنی بعد از هزارسال کس دیگری دینی آورده دین مرا منسوخ می‌کند) و اگر فاسق باشد پانصد سال.



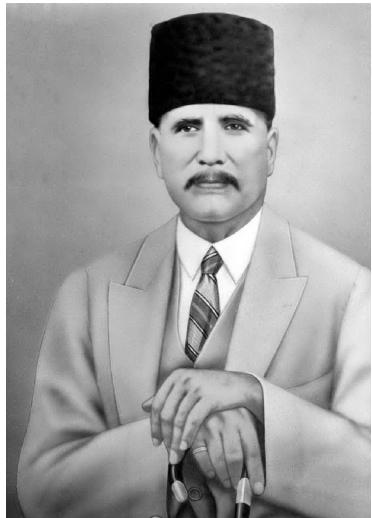
برای این که این حدیث را پیدا کنم اول خودم بحار را گشتم، پیدا نکردم. دیدم آقا میرزا ابوطالب دو سه ورق درباره‌ی این حدیث توجیه می‌کند و می‌خواهد به گلپایگانی جواب بدهد. باور کرده که چنین حدیثی وجود دارد. چون در کتاب گلپایگانی دیده، باور نکرده که این را گلپایگانی از خودش جعل کرده باشد. من هرچه گشتم دیدم چنین چیزی پیدا نمی‌شود. یک چیزی دیدم در بحار از کعب‌الاحبار نه از پیغمبر، آن‌هم به یک عبارت دیگر که در زمان مهدی علیه‌السلام، در زمان رجعت، افراد مردم اگر آدم‌های خوبی باشند هر کدام هزار سال عمر می‌کنند و اگر آدم‌های بدی باشند پانصد سال. این حدیث را کعب‌الاحبار گفته و درباره‌ی آدم‌ها هم گفته است.^{۱۳} ابوالفضل گلپایگانی گفته این را پیغمبر گفته است نه کعب‌الاحبار. از بس این موضوع عجیب بود من به آقای دکتر توانا - که اطلاعات زیادی درباره‌ی بهائی‌ها دارند - تلفن کردم، گفتم: یک چنین جریانی است، این کتاب ابوالفضل گلپایگانی این‌طور می‌گوید و کتاب میرزا ابوطالب این‌طور می‌گوید، شما در این زمینه مطالعه دارید، من هرچه در بحار گشتم چیزی پیدا نکرم جز همین حدیث. گفت: راست می‌گویید، جز این حدیث کعب‌الاحبار تمام از مجموعات است.

نتیجه بد مسامحه کاری در کار دین

این‌ها می‌رساند که مسامحه کاری در کار دین چه قدر بد است. آن حرف ابوهریره که در سنن ابی داود آمده چه غوغایی در اهل تسنن ایجاد کرده!^{۱۴} بعد علمای شیعه آن را در کتاب‌های خودشان ذکر کردند و برایش حساب باز کردند و کشیدند به آن‌جا که نادر یکی از مجددین مذهب شد. این‌جا یک شیادی به نام ابوالفضل گلپایگانی شیادی می‌کند و عالمی مثل آقا میرزا ابوطالب باورش می‌شود که چنین چیزی وجود دارد، نمی‌رود بحار را نگاه کند ببیند در آن هست یا نیست. بعد صدها نفر دیگر می‌آینند کتاب میرزا ابوطالب را می‌خوانند و این حدیث را قبول می‌کنند.

**یک شیادی به نام ابوالفضل
گلپایگانی شیادی می‌کند و
عالمی مثل آقا میرزا
ابوظالب باورش می‌شود که
چنین چیزی وجود دارد،
نمی‌رود بحار را نگاه کند
ببیند در آن هست یا نیست.**

نمونه‌ای از گمراهی^{۱۴}



اقبال لاهوری در ارزیابی‌های خود درباره برخی شخصیت‌های جهان اسلام و برخی حرکت‌های استعماری در جهان اسلام دچار اشتباهات فاحش شده است. وی در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» نهضت وهابیگری را در حجاز و جنبش بهائیت را در ایران و قیام آتساتورک را در ترکیه، اصلاحی و اسلامی پنداشته، همچنان که در اشعار خود برخی دیکتاتورهای چکمه‌پوش کشورهای اسلامی را ستوده است.^{۱۵} این خطاهای بر اقبال مسلمان مصلح مخلص نابخشودنی است.

چگونگی مصلح در اسلام

در دین اسلام مصلح هست، ولی به این صورت که یک اصلاح کلی داریم که به عقیده ما شیعیان متعلق به حضرت حجت (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) است که مصلح جهانی است. این اصلاح، جهانی و عمومی است و ربطی به بحث ما ندارد. و یک اصلاح خصوصی است که مبارزه کردن با بدعت‌های بالخصوصی است. این، وظیفه همه‌ی مردم است و در همه‌ی قرن‌ها هم افراد مصلح (به معنی مذکور) پیدا می‌شوند. خدا هم شرط نکرده [که ظهور این افراد] هر صد سال به صد سال باشد یا دویست سال به دویست سال یا پانصد سال به پانصد سال یا هزار سال به هزار سال. هیچ کدام از این‌ها نیست.

در مورد ادیان دیگر، پیغمبری باید می‌آمد تا دین سابق احیاء بشود و این امر جز از راه نبوت امکان نداشت. ولی برای احیای اسلام علاوه بر اصلاحات جزیی، یک اصلاح کلی هم توسط وصی پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وسلم صورت می‌گیرد.

معنى احیاء دین^{۱۶}

ممکن است در ذهن‌ها بیاید که این معنی ندارد، مگر ما وظیفه داریم و یا حق داریم که بخواهیم دین را احیاء کنیم؟! کار به عکس است، دین باید ما را احیاء کند، ما نمی‌توانیم دین را احیاء کنیم.

بالاتر این که شاید بعضی این جور اشکال بکنند که این عنوان با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ امْتُرُوا اسْتُجِيبُو لِلَّهِ وَلِرَسُولِ اذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْبِبُكُمْ» - یعنی دعوت خدا و پیغمبر را بپذیرید، پیغمبری که شما را دعوت می‌کند به چیزی، یعنی به دین، که آن دین شما را زنده می‌کند.«(انفال/۲۴) تناقض دارد. دین به شما زندگی می‌دهد، پس آن چیزی که زندگی می‌دهد دین است و آن چیزی که زندگی می‌پذیرد افراد بشرنده که ما هستیم. پس احیای فکر دینی یعنی چه؟

عرض می‌کنم عنوان بحث ما «احیای فکر دینی» است نه «احیای دین».

فرض کنید گفتیم: احیای دین. هیچ منافات نیست که هم دین محیی و زنده‌کننده ما باشد و هم ما وظیفه داشته باشیم که محیی و زنده‌کننده دین باشیم. این به اصطلاح دور نیست.

ما باید محیی دین باشیم و دین هم محیی ماست، یعنی

ما باید زنده نگه داریم مایه زندگی خودمان را، مثل این که آب در حیات جسمانی ما مایه زندگی است، وسیله زندگی ماست، ولی ما باید همین آب را سالم و پاک و زنده و عاری از هر نوع عفونت و آلودگی نگه داریم. ما نسبت به آب یک وظیفه داریم، آب هم در طبع خودش خاصیتی دارد که خدای تبارک و تعالی برای او قرار داده است.

**ما باید محیی دین باشیم و
دین هم محیی ماست، یعنی
ما باید زنده نگه داریم مایه
زنده‌گی خودمان را**

به علاوه در تعبیرات خود دین هر دو تا آمده است. هم ذکر شده است که دین محیی شماست و هم دستورهایی رسیده است تصریحاً یا اشارتاً که شما هم باید محیی دین باشید. علی علیه السلام دوستان و رفقای خالص و مخلص خودش را در خطبه ۱۸۰ نهج البلاغه با این وصف یاد می‌کند که آن‌ها دین را زنده نگه می‌داشتند.

«اَحْيِوْا السُّنَّةَ وَ امْأُوْلَا الْبِدْعَةَ - آن‌ها که سنت پیغمبر را زنده کردند و بدعت را میراندند.»

علی علیه السلام، عمار و ابن تیهان و ذوالشهادتین و امثال این‌ها را محیی سنت پیغمبر می‌خواند. سنت یعنی دین، قرآن و سنت است.

در نهج البلاغه راجع به وجود مقدس حجت بن الحسن (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) تعبیراتی هست که یک جمله‌اش این است: «وَ يُحْيِي مَيْتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةُ»^{۱۲} زنده می‌کند قرآن و سنت مرد را؛ قرآنی که در میان مردم می‌میرد و سنتی که می‌میرد، زنده می‌کند.

وجود مقدس ثامن‌الائمه علیه السلام به یکی از شیعیان می‌فرماید: امر ولایت ما را زنده کنید. او عرض می‌کند: چگونه ما می‌توانیم احیاء کنیم؟ دستور می‌دهد که حقایق سخنان ما را، محسن کلام ما را، سیرت ما را، حقایق ما را برای مردم بگویید و تشریح بکنید. این زنده کردن کار ماست.^{۱۳}

احیای فکر دینی؛ یعنی زنده کردن طرز تفکر خود ما.

دین زنده است و هرگز نمی‌میرد، یعنی آن حقیقت دین قابل مردن نیست.

چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ شدن است که یک اصل بهتری بباید جای او را بگیرد. به عنوان مثال هیئت بطلمیوس یک اصل علمی بود. مدتی در دنیا زنده بود، بعد حقایق دیگری و اصول دیگری در هیئت و آسمان‌شناسی پیدا شد، هیئت بطلمیوس را از بین برد.

حقایق دین و اصول کلی که دین ذکر کرده است هرگز مردنی نیست. آن چیزی که می‌گوییم می‌میرد - اگر در زبان خود دین وارد شده است که قرآن یا سنت می‌میرد - معناش این است که در میان مردم می‌میرد، فکر مردم درباره‌ی دین فکر مرده‌ای است. مقصود ما این است، و *الا* دین خودش در ذات خودش نه می‌میرد و نه مردنی است.

اسلام یک حساب دارد و مسلمین حساب دیگری دارند.

آن‌جا که ما می‌گوییم فکر دینی مرده است، در کشورهایی است که قرن‌هاست مسلمان هستند. در این کشورها عواملی پیدا شده است که این فکر را در مغز آن‌ها میرانده است، یعنی در یک حالت نیمه زنده و نیمه مرده‌ای درآورده است.

آنها که احتیاج دارند به «احیای فکر دینی» ما هستیم؛ یعنی ما دین داریم، فکر دینی در ما هست ولی در یک حالت نیمه بیدار و نیمه خواب، در یک حالت نیمه مرده و نیمه زنده، در یک حالت بسیار خطرناک. این است که باید روی این مطلب بحث کرد.

پی نوشته‌ها

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۲۴۸
۲. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۴۲۹۱ - محمد بن يوسف صالحى دمشقى (وفات: ۹۴۲) در کتاب «سبل الهدى و الرشاد فى سیرة خیر العباد - ج ۱۰، ص ۱۲۲» آورده است: «روى أبو داود و الحاکم فى المستدرک و البیهقی فی المعرفة عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله (ص) قال: «إن الله...»
۳. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۹۶؛ نقل شده است.
۴. سید میر حامد حسین هندی نیشابوری؛ در کتاب عقبات الأئمّة في إمامّة الأئمّة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۴۶ آمده است که: سیوطی (برای تعریف و تمجید از غزالی) در کتاب «التنبئة بمن يبعثه الله على رأس كل مائة» نقل نموده است که : [قال الشيخ عفيف الدين اليافعي في «الارشاد»: قد قال جماعة من العلماء منهم الحافظ ابن عساكر [الحافظ ابن عساكر على بن الحسن الدمشقي المتوفى في الحديث الوارد عن النبي صلى الله عليه و آله: «ان الله يبعث لهذه الامة من يجدد لها دينها على رأس كل مائة سنة»:]

انه كان على رأس المائة الاولى عمر بن عبد العزيز [ابن مروان الاموي المتوفى (۱۰۱)]، وعلى رأس الثانية الامام الشافعی، وعلى رأس الثالثة الامام أبو الحسن الاشعري [على بن اسماعيل البصري المتوفى (۳۲۴)]، وعلى رأس الرابعة أبو بكر الباقلانی [محمد بن الطیب المتوفی سنة (۴۰۳)]، وعلى رأس الخامسة الامام أبو حامد الغزالی ...

۵. ملا خلیل بن غازی قزوینی در کتاب «الشافعی فی شرح الكافی - ج ۱ ص ۸۰» از «حسن بن محمد الطیبی از علمای اهل سنت» نقل می کند که در کتاب «شرح مشکاة» در توضیح این حدیث آورده است: فی رأس المائة الاولی من اولی الامر: عمر بن عبد العزیز، ومن الفقهاء: محمد بن علی الباقر عليه السلام، والقاسم بن محمد بن أبي بکر، و سالم مولی عبدالله بن عمر، و الحسن البصري، و محمد بن سیرین و غيرهم من طبقاتهم.

وفي رأس المائة الثانية من اولى الامر: المأمون، ومن الفقهاء: الشافعی، وأحمد بن حنبل لم يكن مشهوراً حيتذر، واللؤلؤی من أصحاب أبي حنيفة، وأشهب من أصحاب مالک، ومن الإمامية: على بن موسى الرضا.

وفي الثالثة من أولى الأمر: المقدار بالله، ومن الفقهاء: أبو العباس بن شريح الشافعى، وأبو جعفر الطحاوى الحنفى، وابن جلال الحنبلى، وأبو جعفر الرازى من الإمامية، و من المتكلّمين: أبو الحسن الأشعري.

وفي الرابعة من أولى الأمر: القادر بالله، ومن الفقهاء: أبو حامد الإسپراني الشافعى، و أبو بكر الخوارزمى الحنفى، و أبو محمد عبد الوهاب المالكى، والمرتضى الموسوى أخ الرضى الشاعر من الإمامية.

وفي الخامسة من أولى الأمر: المستظر بالله، و من الفقهاء: الإمام أبو حامد الغزالى، و القاضى محمد المرزوقي و غيره من طبقاتهم، و إنما المراد بالذكر ذكر من انقضت المائة، و هو حى عالم مشهور، مشار إليه.

٦. ما ذكره ابن الأثير و غيره من أهل الخلاف من أن الكليني هو المجدد لمذهب الإمامية في المائة الثالثة من الحق الذي أظهره الله على لسانهم، و أنط لهم به - مستدرک الوسائل، الخاتمة ج ٣، ص: ٢٧٣

٧. موضوع هزاره در آیین یهود جایگاه خاصی دارد و این مفهوم از یهودیت به مسیحیت کشیده شده است. شور و هیجان انتظار بازگشت حضرت عیسی مسیح، علیه السلام، در حدود سال ١٠٠٠ م، بالا

گرفت، گروهی از مردم زندگی خود را تغییر داده، اموالشان را به فقرا بخشیدند، آنان از هر نظر آماده استقبال از حضرت عیسی، علیه السلام، بودند، ولی سال ١٠٠٠ م، به آرامی گذشت، دوباره برای سال

١٥٠٠ م، انتظاری پیش آمد، آن سال نیز بدون هیچ مساله‌ای پایان یافت. در آستانه سال ٢٠٠٠ م، نیز

دیدیم که شور و التهاب و اشتیاق در جوامع مسیحی چه غوغایی به پا کرده بود، مسیحیان منتظر، به ویژه در ایالات متحده امریکا، فرقه‌های مذهبی عجیب و غریبی درست کرده و به رسوم و آیین‌های

شگفت‌آوری روی آورده بودند، برخی از این فرقه‌ها برای پیوستن به حضرت عیسی، علیه السلام، خودکشی کردند، فرقه‌هایی نیز از پیام‌های «بانوی فاتیما» در ١٩١٧ م، الهام گرفتند، رسانه‌ها نیز

مسائل و بحران‌های این فرقه‌ها را گزارش می‌کردند.

مرکز مطالعات هزاره‌ای در ایالات ماساچوست امریکا به پژوهش در این امور پرداخت، سایت رایانه‌ای این مرکز یک ساعت و تقویم الکترونیک کم شونده را به کار گرفته بود که به‌سوی ساعت

صفر ظهور، یعنی آغاز سال ٢٠٠٠، حرکت می‌کرد و نشان می‌داد که چند روز و چند ساعت و چند دقیقه و چند ثانیه تا آمدن حضرت عیسی مسیح، علیه السلام، باقی مانده است. مانند این ساعتها و

تقویم‌های کم شونده، به شکل تابلوهای بزرگی، در برخی از چهار راههای شهرهای بزرگ در کشورهای مسیحی نیز نصب شده بود.

(كتاب هزاره گرایی در فلسفه تاريخ مسيحيت، نوشته حسن توفيقى، انتشارات مؤسسه فرهنگي موعود)

۸. بابا طاهر که حدود سال ۱۰۰۰ م. (برابر با ۳۹۱ ق.) به دنیا آمده، می‌گوید:

مو آن بحرم که در ظرف آمدستم چون نقطه بر سر حرف آمدستم
به هر الفی الف قدّی بر آیو الیف قدّم که در الف آمدستم

۹. پس از هزار سال از زمان زرتشت، دختری از نژاد پاکان به نام «نامی پد» وارد دریاچه‌ی کیانسه شده و غسل خواهد کرد و از نطفه‌ی زرتشت که در آن محل است باردار شده و به این ترتیب منجی اول در این آثین به نام «اوشیدر» یا «هوشیدر» یا همان «اوخشیت ارته» متولد می‌شود. او پس از ظهر جهان را پر از عدل خواهد نمود. و هزار بعد از او «هوشیدر ماه» خواهد آمد (دو هزار سال بعد از زرتشت) که او نیز جهان را پر از عدل خواهد کرد. و سه هزار سال بعد از زرتشت «سوشیانس» (یا سوشیانت) خواهد آمد و با آمدن او جهان پایان خواهد یافت.

خلاصه‌ای از: دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۴، فقرات ۴-۲۹۱۲

۱۰. ای مبارک اوستاد ای شاعر والا نژاد ای سخن‌هایت به سوی راستی حبلی متین
این هزاره‌ی تو همانا جنبش هوشیدر است کز خراسان رخ نماید بر جهان ماء و تین

- دیوان اشعار

۱۱. محمد تقی بهار شعری دارد که برخی از ایات آن بدین قرار است:

خلق ایران شدند به سه فریق	شمن و زردھشتی و زندیق
دین زردشت چون اساسی بود	روشی متقن و سیاسی بود
پس به ایران بتاخت جیش عرب	روز زرتشتیان رسید به شب
شد نفاق جماعت زندیق	کاربرداز رهزنان فریق
خصم را ره به خانماندادند	
زبن سبب شده سپاه مزدایی	
جمله با خاک و خون سرشته شدند	
شد ز بیداد همگنان بر باد	
و آن بنای بلند داد نهاد	

۱۲. (الخصال؛ ج ۲؛ ص ۴۷۴) ۳۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٌّ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرُو عَنْ شُرَيْحٍ بْنِ عَبْيَدٍ عَنْ عَمْرُو الْبَكَائِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِي الْخُلُقَاءِ هُمْ أَثْنَا عَشَرَ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ اتِّصَاصَتِهِمْ وَأَتَى طَبَقَةً صَالِحةً مَدَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْعُمُرِ كَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ هذِهِ الْأُمَّةَ ثُمَّ قَرَأَ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (نور/۵۵) قَالَ وَكَذَلِكَ قَاتَلَ اللَّهُ بَيْنِ إِسْرَائِيلَ وَلَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يُجْمَعَ هذِهِ الْأُمَّةَ يَوْمًا أُوْتَصَفُ بِيَوْمٍ: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَافَلَ سَنَةً مِمَّا تَعَدُّونَ» (حج/۴۷)

کعب‌الاحبار گفت: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آن‌ها سپری شود و مردم صالح به وجود آیند، خداوند عمر آن‌ها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده‌ای به این امت داده است، سپس این آیه را خواند: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و عده داده است که آن‌ها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما این که گذشتگان را به جای پیشینیان آن‌ها قرار داده» (نور/۵۵) کعب‌الاحبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این‌گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند. [سپس این آیه را خواند:] «و یک روز به نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال‌هایی است که شماره می‌کنید.» (حج/۴۷)

۱۳. مسلمانان از همان آغاز (پس از رحلت پیامبر)، پایان جهان و فرار سیدن روز داوری را نزدیک می‌دانستند. به عنوان نمونه:

(الف) پس از چندی (از رحلت پیامبر)، برخی گفتند که عمر جهان ۶۰۰۰ سال است و حضرت رسول اکرم (ص) در میانه هزاره ششم برانگیخته شده و عمر اسلام ۵۰۰ سال خواهد بود، پس از سپری شدن آن مدت و پایان نیافتن جهان، گفته شد عمر جهان ۷۰۰۰ سال است و حضرت رسول اکرم (ص) در آغاز هزاره هفتم می‌بورد شده و عمر اسلام ۱۰۰۰ سال خواهد بود، ارقام دیگری نیز در زمان‌های گوناگون مطرح شده است، (مدت عمر اسلام در برخی از کتاب‌های تنفسی - ذیل آیه سوره سجدہ - و در آغاز برخی از کتاب‌های تاریخ اسلام مانند تاریخ طبری مطرح شده است)

(ب) برخی از عارفان فاصله میان رحلت حضرت رسول اکرم (ص) تا ۱۰۰۰ سال پس از آن را «روز محمدی» نامیده‌اند، (ابن خلدون، المقدمة، بیروت: ۱۹۸۱، ص ۴۱۳)

ج) از اواخر قرن نهم هجری این باور میان گروهی از مسلمانان پیدا شده بود که بدن حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، تنها ۱۰۰۰ سال در قبر می‌ماند و نشانه‌های قیامت و قیام حضرت مهدی، علیه السلام، و ظهور دجال در قرن دهم خواهد بود، جلال الدین سیوطی، دانشمند بزرگ مصر (متوفای ۹۳۰ق)، که شاهد گسترش این گرایش بوده، نادرستی آن را در رساله‌ای به نام «الكشف عن مجاوزة هذه الامة الالف» اثبات کرده است. (این رساله در مجموعه ای به نام «الحاوی للفتاوی» به سال ۱۹۹۵ در مصر به چاپ رسیده است)

د) دروزیان لبنان معتقدند که الحاکم بامر الله، بنیانگذار آن فرقه که از پادشاهان فاطمی مصر بوده، در سال ۴۱۱ق، (۱۰۲۱م)، بدون این که تکمه‌های لباسش باز شود، از میان آن‌ها بیرون آمده و به آسمان رفته است، آنان می‌گویند وی ۱۰۰۰ سال پس از صعود خود، به زمین باز خواهد گشت.

ه) هنگامی که سال ۱۰۰۰ق، نزدیک می‌شد، مدعیان بی‌شماری در کشورهای اسلامی پیدا شدند، اکبر شاه از پادشاهان مسلمان هندوستان مدعی شد که عمر اسلام از بعثت حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، تا هزار سال است، وی می‌گفت: از آن‌جا که بعثت سیزده سال پیش از هجرت بوده، سیزده سال قبل از سال ۱۰۰۰ پایان اسلام است و نوبت به آین تازه‌ای می‌رسد که وی آن را اعلام می‌کند، اکبر شاه به کمک یکی از دانشمندان عصر خود، با درهم آمیختن چند دین، چیزی به نام «دین الهی» یا «آین اکبری» را پیدید آورد و آن را بر مردم تحمیل کرد، این مکتب صلح کل را تبلیغ می‌کرد و پس از درگذشت اکبر شاه، از رونق افتاد.

و) در سال ۱۳۳۶ش، کتابی به نام پیشگویی‌های علمی قرآن و اعلام شروع هزاره آخر دنیا نوشته شخصی به نام دکتر سید صادق تقوی در تهران منتشر شد، در این کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای می‌خوانیم که واپسین هزاره جهان در سال ۱۳۳۱ق، برابر با ۱۲۹۱ش، و ۱۹۱۲م، آغاز شده است.

منبع (تا این‌جا): مجله موعود؛ شماره ۱۸؛ بهمن و اسفند ۱۳۷۸

ز) محمد بن عبدالله قحطانی، «المهدی القحطانی»؛ در روز اول محرم سال ۱۴۰۰ قمری، برابر با نوامبر ۱۹۷۹ م، خروج کرد و به همراه جهیمان - متّحد وی - مسجدالحرام را به اشغال درآوردند. ماجرا از این قرار بود که: در اواخر سال ۱۳۹۹ ق، قحطانی به جهیمان گفت که او در خواب دیده است که مهدی منتظر موعد است! و شبه جزیره عربستان و تمام جهان را از چنگال ستمنگران آزاد می‌کند، در این زمان، کم کم با نزدیک شدن قرن هجری جدید، اجزای معادله در ذهن و فکر جهیمان و شوهر خواهرش محمدبن عبدالله در حال شکل گرفتن بود، این معادله تنها بیت‌الله‌الحرام را کم داشت تا این موعد مدعی(!) به آن پناه ببرد. با دمیدن پگاه اول محرم سال ۱۴۰۰ ق، جهیمان به همراه گروه تابع خود وارد مسجدالحرام شدند آن‌ها تابوت‌هایی را با خود حمل می‌کردند که در آن‌ها چیزی جز اسلحه و فشنگ نبود. اندکی پس از نماز صبح، جهیمان و دامادش در برابر نمازگزاران حاضر در مسجدالحرام برخاستند و خبر ظهور مهدی موعد [دروغین] و گریختن او از دست دشمنان خداوند و پناه بردن او به مسجدالحرام را دادند. جهیمان، محمد بن عبدالله قحطانی، را به عنوان مهدی موعد و منتظر و تجدید کننده‌ی دین اسلام معرفی کرد. جهیمان و پیروانش با آن مهدی خیالی بیعت کردند و از تمام نمازگزاران خواستند تا با او بیعت کنند.

حکومت عربستان نیروهای خود را با پشتیبانی کماندوها و نیروهای ویژه، در یک عملیات گسترده وارد کار کرد، شمار زیادی از پیروان جهیمان به همراه مهدی دروغین کشته شدند.

منبع: مجله موعد؛ شماره ۹۱؛ شهریور ۱۳۸۷

ح) احمدیه یا قادیانیه؛ فرقه‌ای تجدید نظر طلب در عقاید و احکام اسلامی است. مؤسس این فرقه غلام احمد قادیانی است. تاریخ پیدایش احمدیه به سال ۱۸۸۹ م بر می‌گردد که وی در سن چهل سالگی اعلام کرد مورد وحی و الهام الهی قرار دارد و از کسانی است که خداوند هر صد سال یکی از آن‌ها را بر می‌انگیزد تا دین اسلام را تجدید کند و ادعا کرد که از طرف خداوند مأمور است از مردم بیعت بگیرد، وی مدعی بود مخالفانش به صورت غیر طبیعی کشته خواهند شد و نیز مدعی بود که هنگامی که بیماری طاعون انتشار یافته بود، به واسطه او بیماران به صورت معجزه آسا شفا یافته‌اند، و این امور را دلیل بر حقانیت خود می‌دانست، غلام احمد معترف بود که بیشتر عمر خود را در تأیید و پیروزی دولت انگلستان سپری کرده است.

(حقیقتة الوحی، پاکستان، ریوه ظاهر عاملی، شیخ سلیمان دفع اوهام، توضیح المرام فی الرد علی

القادیانیة، بیروت غدیر) منبع: مجله کلام اسلامی، شماره ۵۰ مهر ۱۳۸۸

۱۴. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۵۹؛ تقل شده است.
۱۵. در ترجمه فارسی کتاب «احیای فکر دینی» بنا بر ملاحظاتی بعضی قسمت‌ها حذف شده است به ترجمه عربی این کتاب رجوع شود.
۱۶. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۹۲ - ده گفتار - احیای فکر دینی؛ نقل شده است.

۱۷. نهج البلاغه خطبه ۱۳۶

۱۸. عبد السلام بن صالح الهروي قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا يقول رحم الله عبداً أحيا أمراً ناماً فقلت له وكيف يحيي أمراً ناماً قال يتعلّم علّومانا ويعلمها الناس فإن الناس لو علّموا محاسن كلامنا لاتبعونا

عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا عليه السلام شنیدم که چنین می‌فرمود:

«خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد»

عرض کردم: «چگونه امر شما را زنده بدارد؟»

حضرت فرمودند: «علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطلاع می‌یافتنند، از ما پیروی می‌کردند.» عيون أخبار الرضا (عليه السلام) ج ۱ ص ۳۰۷ ح ۶۹

حرف‌های خوب کوروش؟

حرف‌های خوب زرتشت ثالثه‌نهم هفت

عباس خادم الموالی

قسمت دوم

کوروش کیست؟

سخن هردوت

ذی الْقُرْبَیْنِ ذی الْقُرْبَیْنِ

استدلال‌های بی‌پایه

اصل اول

مجسمه کوروش یا نقش یک

فرشته؟

منشور حقوق بشر

سابقه تاریخی منشور

پیشینه‌ی جهانی شدن منشور

متن کتیبه

یکتا پرستی کوروش

تحلیل منشور کوروش

مقدمه

قسمت اول

زرتشت کیست؟ (یا زردشت)

مجوس

مجوس و اصحاب الرّس

آیا پیامبر مجوس زرتشت بود؟

تحقیق در زردشت و زرتشت

باید به رسولان آینده ایمان آورد

بررسی سه جمله مهم

یک دروغ بزرگ

ادعای زرتشتیان

این سه سخن در قرآن

باید اصول نشان داده شود

حرف‌های خوب کوروش؟

حرف‌های خوب زرتشت؟ ثابت نهادن؟

مقدمه

برخی معتقدند که کوروش کبیر سر سلسله هخامنشیان اولین منشور حقوق بشر را نوشته و به آن افتخار می‌کنند. از طرفی خلاصه همه تعلیمات اخلاقی را در سه جمله‌ی «پندار نیک؛ گفتار نیک و کردار نیک» دانسته و آن را نیز به کوروش نسبت می‌دهند. البته بسیاری نیز این سه جمله را از اوستا دانسته و آن را کلام زرتشت می‌دانند.

نکته مهم در تبلیغات وسیع آنان بر روی این دو مطلب این است که به نحوی سلسله پادشاهی ایران باستان را منزه بدانند که نتیجه آن این است که اعراب مسلمان در فتح ایران کار شایسته‌ای نکردند و دیگر آن که اسلام حرف تازه‌ای نیاورده و همه‌ی آن‌چه برای سعادت بشر لازم بوده را زرتشت قبلًا آورده است.

البته در پس این گفتارها اهداف بسیار دیگری وجود دارد که بیان آن در اینجا ضروری نیست زیرا با تحلیل مطالب مربوط به این سخنان کوروش و زرتشت حقیقت آشکار خواهد شد.

از آن‌جا که سه جمله «پندار نیک؛ گفتار نیک و کردار نیک» در هیچ سند معتبر و حتی غیر معتبری به کوروش نسبت داده نشده و فقط برخی از کم‌اطلاع‌ترین افراد در فضای مجازی آن را سخن کوروش دانسته‌اند، ابتدا به بررسی زرتشت و سخن او و سپس به کوروش و سنگ نوشته‌اش می‌پردازیم.

قسمت اول

زرتشت کیست؟ (یا زردشت)

مجوس

در تفسیر نمونه، (جلد ۱۴، ص ۴۵) ذیل آید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» - مسلمًا کسانی که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان [استاره پرستان] و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند (و حق را از باطل جدا می‌سازد) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.» (حج/۱۷)

آمده است:

"واژه" مجوس فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به این که در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته‌اند چنین بر می‌آید که آن‌ها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده‌اند.

تردیدی نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می‌شود، و یا لا اقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می‌دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچ‌وجه روشن نمی‌باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته‌اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم!

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن!
نشان می‌دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است [که] او کتابی به نام "اوستا" داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است، و بعداً در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده.^۲



۱. اعلام قرآن صفحه ۵۵۰

۲. تفسیر المیزان جلد ۱۴ صفحه ۳۹۲

پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم
فرمود:

مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند.

در روایات اسلامی آن‌ها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده‌اند (که بعداً از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک‌آلد روی آورده‌اند).

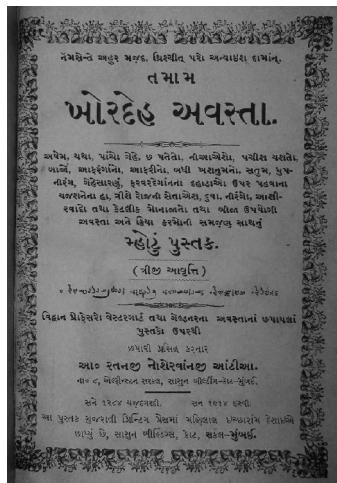
در بعضی از روایات می‌خوانیم مشرکان مکه از پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم تقاضا کردند از آن‌ها جزیه بگیرد، و اجازه بتپرستی به آن‌ها بدھد!

پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود: «من جز از اهل کتاب جزیه نمی‌گیرم»، آن‌ها در پاسخ نوشتند: «تو چگونه چنین می‌گویی در حالی که از مجوس منطقه "هجر" جزیه گرفته‌ای؟!» پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود:

«أَنَّ الْمَجُوسَ كَانَ لَهُمْ بِيٰ فَقَتَلُوهُ وَ كِتَابٌ أُخْرَقُوهُ - مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند.!

در حدیث دیگری از "اصبغ بن نباته" می‌خوانیم که علی علیه السلام بر فراز منبر فرمود: «سُلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي - از من سؤال کنید پیش از آن که مرا نیابید.» "اشعث بن قیس" (منافق معروف) برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان چگونه از مجوس جزیه گرفته می‌شود در حالی که کتاب آسمانی بر آن‌ها نازل نشده و پیامبری نداشته‌اند؟»

۱. الكافی (ط - الإسلامية) ج ۳ ص ۵۶۸ - من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۴ - وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۱۲۶
در ادامه روایت آمده: «و آن پیامبر برایشان کتابی آورد که در دوازده پوست گاو نوشته شده بود و به آن جاماسب می‌گفتند.»



علی علیه السلام فرمود:

«بَلَىٰ يَا أَشْعَثُ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كِتَاباً وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا
- آری ای اشعث خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و
پیامبری مبعوث نموده است.»^۱

و در حدیثی از امام سجاد علیه السلام میخوانیم که
پیامبر فرمود:

«سُنُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ، يَعْنِي الْمَجُوسَ - با آنها
طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام
مجوس بود.»^۲

ضمناً باید توجه داشت که واژه (مجوس) جمع است و مفرد آن (مجوسی) است.^۳

در تفسیر المیزان نیز آمده است:

و منظور از "مجوس" قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، کتاب مقدسشان "اوستا" نام دارد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می‌توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آن که در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت.^۴

۱. الأَمَالِ (للصدوق) النص؛ ص ۳۴۱ تا ۳۴۴

متن کامل چنین است: «آری ای اشعث خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است و شبهی پادشاه مست مجوسیان با دختر خود درآمیخت و چون صبح گردید مردم پیرامون قصر او جمع گشته و تصمیم گرفتند حدود الهی را بر وی جاری سازند اما او دست به حیله‌ای زد و گفت آدم و حواء که گرامی ترین مخلوقات خداوند می‌باشند دختران و پسران خود را به ازدواج با یکدیگر درآورند! مردم نیز گفته او را تصدقیق نموده و از آن روز این فعل حرام در میان آنها رواج پیدا کرد. خداوند نیز کتاب آسمانی را از میان آنها خارج ساخت اینها کسانی هستند که بدون حساب وارد دوزخ خواهند شد.»

۲. الأَمَالِ (اللطوی)، النص، ص ۳۶۵

۳. پایان مطلب تفسیر نمونه

۴. ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۵۰۶

مجوس و اصحاب الرس

در حدیثی از امام رضا علیه السلام در خصوص «اصحاب الرس»^۱ مطالبی آمده است که از متن آن استباط می‌شود که این قوم همان مجوس بوده‌اند که پیامبرشان را به شهادت رساندند. خلاصه‌ای از این روایت بدین شرح است:

آنان درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می‌پرستیدند. علت نام‌گذاری آنان به اصحاب الرس این بود که خانه‌های خود را در زمین حفر می‌کردند، (رس یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سليمان بن داود عليهما السلام بود. دوازده قریه در کنار نهری از مشرق زمین به نام رس داشتند، آن رود نیز به نام آنان رس نامیده شده بود. در آن روزگار نهری پرآب‌تر و شیرین‌تر از آن روی زمین نبود و قریه‌هایی بیشتر و آبادتر از آن‌ها وجود نداشت، نام آن‌ها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور.

عجم‌ها نام ماههای خود را از نام این آبادی‌ها گرفتند.

و چون کفر به خدا، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عز و جل پیامبری از بنی اسرائیل سوی آنان فرستاد و مدت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عز و جل و شناخت روبیت او دعوت می‌کرد، ولی از او پیروی نکردند، و وقتی

آن پیامبر دید که آنان به شدت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را به سوی رشد و رستگاری رد می‌کنند، در عید شهر بزرگ آن‌ها شرکت کرد و گفت: «خدایا این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو کار دیگری نمی‌کنند، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر، می‌پرستند. تمام درختانشان را خشک کن و قدر و عظمت خود را به آنان بنمایان.»

صبح روز بعد، درخت‌ها خشک شده بود، لذا



۱. در دو آیه قرآن به آن‌ها اشاره شده است:

وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَ أَصْحَابَ الرَّسٍ وَ قُرُونًا يَبْيَنَ ذَلِكَ كَثِيرًا (فرقان/۳۸)

كَدَّبُتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرَّسٍ وَ ثَمُودٌ (ق/۱۲)

همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای این کار لوله‌های بلندی از سرب که دهانه‌های گشادی داشت، برگرفتند و آن‌ها را از قعر چشم‌ه تا روی آب مثل لوله‌های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشم‌ه یا لوله) را کشیدند و سپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامیرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آن گاه لوله‌ها را از آب بیرون آورند.

پس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی ملتهب همچون گنبده بآنان فرو افکند و بدن‌هایشان در آتش همچون سرب مذاب ذوب شد.^۱

آیا پیامبر مجوس زرتشت بود؟

ابو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبری در کتاب معتبر احتجاج، روایت مفصلی نقل کرده که فردی از امام صادق علیه السلام سؤالات فراوانی نموده است که از جمله سؤالات وی این است که پرسید:

«از مجوس بفرمایید که آیا خداوند بر ایشان پیامبری مبعوث فرمود؟ زیرا من در ایشان کتابی محکم و موعظی رسا و مثال‌هایی شافی یافته‌ام، و نیز آنان به ثواب و عقاب معتقد و برخوردار از دستوراتی دینی بوده و همه آن را رعایت می‌کنند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ما منْ أَمِّهِ إِلَّا خَلَا فِيهَا تَذَيِّرُ» (فاتر/۲۴) هیچ امّتی نیست مگر این‌که در میانشان اندار دهنده‌ای بوده، و در میان مجوس نیز پیامبری با کتاب مبعوث شده، ولی هر دو مورد انکار قوم واقع شدند.»

پرسید: «او که بود؛ زیرا مردم فکر می‌کنند او خالد بن سنان بوده؟»

فرمود: «خالد؛ عربی بدوی بوده، نه پیامبر، و این چیزی است که مردم می‌گویند.»

پرسید: «آیا زردشت بوده؟»

فرمود: «زردشت با زمزمه (کلامی نامفهوم و دور از ذهن و مخالف حق) نزد ایشان آمد و ادعای نبوت کرد، گروهی بدو ایمان آورد، و گروهی منکرش شده و او را از شهر رانده و بیرون کردند و در همان جا خوراک درندگان صحراء شد.»^۲

۱. عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۵ - خلاصه روایت

۲. الإحتجاج على أهل اللجاج (الطبری) ج ۲؛ ص ۳۴۶

از این پاسخ امام صادق علیه السلام معلوم می‌شود که زرتشت پیامبر نبوده است، اگر چه مجوس پیامبر یا پیامبرانی داشته‌اند.

در ادامه همین روایت آمده است:

«مجوسیان به همه انبیاء کفر ورزیده و کتب آن‌ها را انکار کرده‌اند و هیچ یک از سنت انبیاء را اخذ نکردند، کیخسرو پادشاه مجوسیان در عصر اول سیصد پیامبر را به قتل رساند.»

مجوسیان به همه انبیاء کفر
ورزیده و کتب آن‌ها را انکار
کرده‌اند و هیچ یک از سنت
انبیاء را اخذ نکردند،
کیخسرو پادشاه مجوسیان در
عصر اول سیصد پیامبر را به
قتل رساند

تحقیق در زردشت و زرتشت

زردشت عبارت است از: پیامبری که ناسره و قلب باشد و زرتشت عبارت است از: پیامبر سره و غیر قلب، زیرا هر دو کلمه مرکب است و بسیط نیست، اما اول از زر (یعنی: طلا) و از دُشت (یعنی: بد) مرکب است و نظایر آن: دشمن یعنی بد روح و بد دل و دشپیل یعنی غده و دشنا� یعنی بد نام و دشخوار و دشوار یعنی مشکل و ... است.

اما دوم مرکب است از «زر» و از «تشت» یعنی تشت طلا، و تشت زرین و تشت سیمین. بنابراین تحقیق: هر دو کلمه عام است و زردشت بمعنی نبی کاذب و زرتشت به معنی نبی صادق است و ظاهراً اسم اصلی پیامبر ایرانی فراموش شده و یا همین کلمه علم بالغله شده مانند (الكتاب) که اسم کتاب سیبویه است.

مؤید این نظریه اختلافی است که در مولد و در زمان و در شخصیت و در نسب زرتشت به چشم می‌خورد:

مولد زرتشت: بلخ - آذربایجان - فلسطین - اردبیل و سبلان پارس ذکر شده.

زمان زرتشت: شش هزار سال قبل از لشکرکشی خشایارشا بر ضد یونان - ششصد سال قبل از آن - شش هزار و صد سال قبل از مسیح - نیمه قرن ششم قبل از مسیح - هزار و صد سال قبل از مسیح بوده.

همان ابراهیم خلیل است - نواوه ابراهیم است - شاگرد شاگرد ارمیاست - شاگرد عزیر است. آن‌چه مسلم است پیامبری راستگو از ایرانیان که دارای کتاب بوده و مقتول شده در این ما بین بوده است! ^۱

۱. حجۃ التفاسیر و بلاغ الإکسیر، جلد اول؛ ص ۵۲۶ - متن خلاصه شده است.

ظاهراً اوستا برگرفته از همان کتاب آسمانی است ولی بررسی اندکی در متن این کتاب و تاریخ گذشته ایران نشان می‌دهد که به طور قطع مانند دیگر کتب آسمانی قبل از اسلام، آموزه‌های اصیل آن به مرور زمان دستخوش تحریف شد و دستورهای آن از خرافات و اباطیل پر شد و در مسیر سود طبقات حاکم جامعه (ساسانیان) قرار گرفت.

باید به رسولان آینده ایمان آورد

آن‌چه که در مورد ادیان آسمانی دیگر مانند دین ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام مطرح است درباره‌ی این دین نیز صادق است و آن این است که بر فرض صحت دین وجود چنین پیامبری، بعد از ظهور پیامبر جدید باید به او ایمان آورند.

وقتی مامون جلسه مباحثه‌ای بین بزرگان ادیان با امام رضا علیهم السلام تشکیل داد، آن حضرت در بین مباحث خود بزرگ زرتشتیان را مخاطب قرار داده و به وی چنین فرمود: «حضرت موبد اکبر را که بزرگ مجوسیان و آتشپرستان بود نزد خود فرا خواند و به او فرمود که: «مرا از زردشت که گمان می‌کنی پیغمبر تو خبر بده است. دلیل تو بر نبوت او چیست؟»

عرض کرد که: «او معجزه آورد به‌چیزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم ولی از پیشینیان ما اخباری برای ما وارد شده است که او برای ما حلال کرده است چیزهایی را که کسی غیر از او حلال نکرده است، پس ما او را متابعت کردیم.»

حضرت فرمود: «چون اخباری برای شما آمده است و به شما رسیده است پیغمبر خود را متابعت کرده‌اید.»

عرض کرد: «بلی

امام رضا علیهم السلام فرمود: «به سایر امتهای گذشته هم اخباری رسیده است که پیغمبران چنین و چنان کرده‌اند. موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فلان خبر را آورده‌اند. پس عذر تو در این که به نبوت آن‌ها اقرار نمی‌کنی و بر زردشت باقی مانده‌ای چیست؟! زیرا اخبار متواتره آمده است که (پیامبر اسلام) چیزی را آورد که غیر او نیاورده.»

پس موبد سخنش منقطع شد و از مجلس بیرون شتافت!

بررسی سه جمله مهم

یک دروغ بزرگ

عبارت «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک» یکی از شعارهایی است که عدهای از زرتشتیان آن را به عنوان شعار مذهبی خود به کار می‌برند و گاه آن را به زرتشت منسوب می‌دارند و یا آن را اندرز و فرمان زرتشت می‌نامند. در حالی که این شعار نه تنها ارتباطی با زرتشت و تعالیم او ندارد، که برخلاف شکل و معنای ظاهری آن حتی دلالتی بر زندگی این جهانی و رفتار نیک آدمیان با یکدیگر نیز نمی‌کند.

این شعار ترجمه‌ای آزاد و ترکیبی خودساخته از سه اصطلاح مستقل و متمایز «هومنته»، «هوخته» و «هورشته» است. این سه اصطلاح که در متون نو اوستایی و پهلوی دیده شده، نامهایی است برای سه طبقه بهشت در دین زرتشتی و برای تخیلات و تصوراتی که از بهشت در آن اعتقادات مذهبی وجود دارد.

روان مرده پس از مرگ و پس از پاره‌پاره شدن جسمش توسط سگ (بنگرید به متن پهلوی «مینوی خرد») و پس از عبور از «چینوَد پل» (قابل قیاس با "پل صراط") به طبقه اول بهشت که هومنه (ترجمه شده به پندار نیک) نام دارد، وارد می‌شود و در آن جا بلا فاصله با

یک جام شربت بهشتی به نام «زرمیه رئوغنه» از او پذیرایی می‌گردد. سپس دوشیزه‌ای زیبا... با خوشمزه‌ترین خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها به استقبال او می‌آید و به همین ترتیب روند تشریفات و پذیرایی‌های بهشتی با جزئیات دیگری در طبقات دیگر آن ادامه می‌یابد.^۱

۱. سایت پژوهش‌های ایرانی نوشه رضا مرادی غیاث آبادی
برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

* تفضلی، احمد، مینوی خرد، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰،

* ژینو، فیلیپ، ارداویراف نامه، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، چاپ دوم

* میرخراصی، مهشید، بررسی هادخت‌نسک، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱؛

* رضی، هاشم، دانشنامه ایران باستان، تهران، ۱۳۸۱، (ذیل مدخل‌های هومنه و هوخته و هورشته)

ادعای زرتشتیان

از نظر زرتشت، خداوند، انسان را آزاد و مختار آفرید و برای او، هیچ نوع جبر و تقدیری وجود ندارد. انسان، مختار است میان اندیشه نیک و بد که یکی را انتخاب کند. اما در عین حال، زرتشت، توصیه می‌کند و تأکید می‌ورزد اگر انسان در زندگی سه اصل: پندران نیک، گفتار نیک و کردار نیک را شعار خود قرار دهد سعادتمند و خوشبخت خواهد شد!^۱ مینو خرد، به نقل دینشاہ از این سه نیکوترین چیز هرگز دوری مجوی: پندران و گفتار و کردار نیک و از این سه، همواره دوری گزین: اندیشه و گفتار و کردار زشت.^۲

این سه سخن در قرآن

سید عبد الحجت‌بلاغی می‌نویسد:

در عمر متجاوز از شصت سال خویش بسی شنیدم و خواندم که جمعی (زرتشتیان) به‌گفتن این سه کلمه دل خوش کرده‌اند: «پندران نیک، گفتار نیک، رفتار نیک.» و لیکن، ندیدم احدی این سوالات را بنماید:

- ۱- آیا تمام پیامبران این سه کلمه را نمی‌گفته‌اند؟ که شما به‌خود اختصاص داده‌اید؟ بلی؛ وقتی انسان یک صراط مستقیم را طی نکرد و به‌این شاخ و آن شاخ پرید گرفتار می‌شود؛ آن گل که هر دم، در دست خاری است گو شرم بادت، از عنده‌لیبان
- ۲- برای عمل به این سه جمله چه باید کرد؟ (و بسی، راه عمل را از اشخاص گوینده سه جمله فوق، پرسیدم. ولیکن):

چندان که گفتم، غم با طبیبان درمان نکردن، مسکین غریبان گفتم: اگر این مشکله حل نشود، کام رقیب شیرین خواهد شد:

- | | |
|---|-----------------------|
| درج محبت، بر مهر خود نیست | یارب مباد! کام رقیبان |
| آخر الامر چاره‌ای غیر از عرض درد بر طبیب (قرآن) ندیدم یعنی کتابی که «ما هُوَ شفاءٌ وَ رَحْمَةٌ» (اسراء ۸۲/۸) است. | |

ما درد پنهان، با یار گفتم	نتوان نهفتن، درد از طبیبان
ای منعم آخر، بر خوان وصلت	تا چند باشم، از بی‌نصیبان

۱. داشن نامه مزدیستنا، ص ۱۳۴

۲. تاریخ اجتماعی ایران ج ۱ ص ۴۹۲ به نقل از: وندیداد، فرگرد ۱۸ و ۲۵ به نقل دینشاہ

بالجمله یافتم که: قرآن در سه آیه سوره «عصر» هر سه مطلب را در سه جمله بیان فرموده، و در عین حال هر یک را هم تعلیم داده:

«الَّذِينَ آمَنُوا» ایمان به خدا و پیامبر و قرآن - پندار نیک.

«وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» کارهای شایسته - کردار نیک.

«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّيْرِ» سفارش به راستی و درستی و به شکیبائی و صبر - گفتار نیک.

باری: حافظ! نگشتی، رسوای گیتی گرمی شنیدی، پند ادبیان^۱

استاد محمد تقی شریعتی نیز در بررسی آیات ۱۳ تا ۱۶ سوره بلد:

«فَلُكُّ رَقَبَةٌ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ * ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ أَمَمُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّيْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ - آزاد کردن بردهای، * یا غذا دادن در روز گرسنگی * یتیمی از خویشاوندان، * یا مستمندی خاکنشین را، * سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبائی و رحمت توصیه می‌کنند!

نوشته است: آیه مشتمل بر دو امر قلبی و زبانی دیگر یعنی ایمان و توصیه است و مجموع این آیات متنضم کردار نیک و پندار نیک و گفتار نیک خواهد بود.^۲



باید اصول نشان داده شود

کلمه «گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک» که تعلیمات نشد. اصلاً کوچکترین حرفی که در دنیا وجود دارد این است، چون به قدری کلی است که اصلاً هیچ معنایی را در بر ندارد، مفهومی ندارد.

هر کسی حرف خودش را نیک می‌داند، هر کسی نوع کردارش را نیک می‌داند و همین طور در مورد پندار نیک، فکر نیک، هریک از مسلک‌هایی که در دنیا وجود دارد، مثلاً دنیای سرمایه‌داری، یک سلسله حرفها و یک سری کارها و یک سلسله فکرها را می‌گوید این‌ها خوب است. دنیای کمونیست روش دیگری را عرضه می‌دارد. او هم می‌گوید حرف این است که من می‌گویم. آن مسلکی می‌تواند در دنیا، مسلک شمرده شود که به گفتار نیک، کردار

۱. حجۃ التفاسیر و بلاغ الإکسیر، ج ۷، ص ۲۹۶

۲. تفسیر نوین، متن، ص ۱۹۷

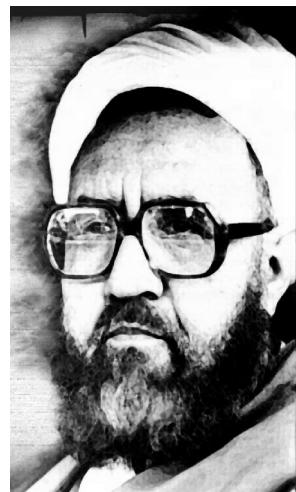


نیک و پندار نیک قناعت نکند، بلکه بگوید گفتار نیک و بعد بگوید گفتار نیک این است، گفتار خوب را مشخص کند و همین‌طور کردار نیک و پندار نیک.

در مسیحی‌گری و یهودی‌گری هم همین‌طور است. یگانه دینی که می‌توان در دنیا اصولش را نشان داد که هیچ دست آلودهای به آن نخورده و پاک مانده است، دین اسلام است. سر آن را هم عرض کردم. نمی‌خواهم بگویم در دنیای اسلام هیچ جریان آلودهای پیدا نشده است؛ نه، ولی هر جریان آلودهای که پیدا شود، جریان پاکی در این

دین وجود دارد که می‌تواند آن آلوگی‌ها را تصفیه کند. اولش خود قرآن است. مقیاس بزرگ، قرآن است. از قرآن که بگذریم، سنت قطعی و متواتر پیغمبر و برای ما شیعیان همچنین سنت قطعی و متواتر ائمه اطهار است. یعنی در میان این همه احادیث مشکوک و مظنون، احادیث و سنت‌های قطعی داریم از پیغمبر و ائمه اطهار. این‌ها برای ما حجت است و می‌تواند معیار و مقیاس واقع بشود. دیگر این که قرآن کریم از اول عقل را حجت قرار داده است. اسلام علیه عقل قیام نکرده. اگرچه غلط است انسان اسم این مردک را جزء سران ادیان و ادیان منسوخه ببرد [ولی به عنوان مثال] حسینعلی بهاء می‌گوید: کور شو تا جمال ادیان، کر شو تا نعمه مرا بشنوی. عجب کاری است! این چه جمالی است که آدم باید کور بشود تا آن را ببیند و چه صدایی است که آدم باید کر بشود تا آن را بشنود؟! ولی قرآن می‌گوید چشمت را باز کن تا جمال مرا ببینی، گوشت را باز کن تا صدای مرا بشنوی، فکرت را باز کن تا حقایق مرا درک بکنی؛ مذمت می‌کند آن‌هایی را که چشم و گوش و فکر خودشان را به کار نمی‌اندازند و یک حالت تسلیم و تعبد احمقانهای به‌خود می‌گیرند!¹

در اخلاق و تربیت، صحیح نیست که بگوییم؛ اخلاق خوب، تربیت خوب. اخلاق خوب و تربیت خوب را باید به دست آورد. کسی نمی‌گوید غیر از این است، ولی عمدۀ این است که هر مکتبی چه سیستم اخلاقی را خوب می‌داند و چه سیستم اخلاقی را بد می‌داند. مکتب‌های اخلاقی دنیا که همه اخلاق پیشنهادی خود را به عنوان اخلاق خوب پیشنهاد کرده‌اند تفاوت‌شان با یکدیگر در حد تضاد است، یعنی حداکثر تباین میانشان هست؛ یک عمل را مکتبی اخلاقی می‌داند و مکتب دیگر ضد اخلاقی. اخلاق علم دستوری است، یعنی علم



«چگونه باید بود» و فرمان این که این طور باش. سؤال این است که چگونه باشیم از نظر این مکتب خوب خواهیم بود؟ پس صرف توصیه کردن به این که اخلاق خوب داشته باشید، معرفّ یک مکتب اخلاقی نمی‌تواند باشد. و شاید مکرر گفته باشیم که پوکترین و بی‌معزّت‌ترین حرف‌ها همین حرف منسوب به زردشت است که می‌گوید:

گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک. آخر نیکی چه هست؟ مثل این است که از مهندسی برای ساختمان یک مسجد طرح بخواهند، به او بگویند: طرح شما چیست؟

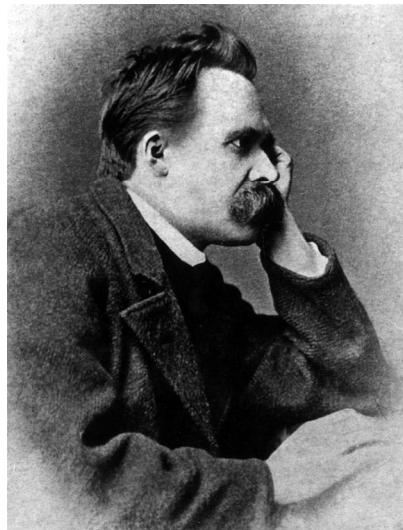
بگوید: یک ساختمان خوب. اول باید دید «خوب» و «ساختمان» در نظر او چیست. یا به یک خیاطی بگویند: چه مدل لباس می‌دوزی؟ بگوید: یک مدل خوب، ولی معلوم نباشد خوب او چگونه است. این است که وقتی می‌گوییم اصول و مبانی اخلاق اسلامی، معنایش این است که ببینیم اسلام چه چیزهایی را اخلاق خوب می‌داند و چه چیزهایی را اخلاق بد.

در این صورت ما می‌توانیم روش اخلاقی و تربیتی اسلام را بفهمیم.

در اکثر مکتب‌های اخلاقی دنیا معیار اخلاق را مبارزه با خودی یعنی خودخواهی و خودپرستی می‌دانند؛ یعنی فعل اخلاقی آن فعلی است که هدف انسان از آن فعل خود انسان نباشد، برای خود نباشد، و اخلاق آن است که دیوار «خود» خراب شود، دیواری که انسان میان خود و دیگران از خودخواهی کشیده است.

فقط دو سه تا از این مکتب‌ها را سراغ داریم که می‌گویند انسان باید «خودش» را پرورش بدهد و «خوب» همین است، مثل حرف‌هایی که نیچه گفته و اصلاً با تعلیماتی که تحت عنوان غیردوستی و انسان‌دوستی و غیرخواهی و ایثار و غیره گفته شده [آمباین است]. می‌گوید این حرف‌ها همه بی‌خود است، انسان سعادتمند انسانی است که دنبال قدرت و نیرو بود و نفس‌گشی معنی ندارد، نفس را باید پرورش داد، ترحم به ضعفا معنی ندارد، ضعیف باید از بین برود، اگر کسی در چاه افتاد باید سنگی هم روی او انداخت و او بالاترین گناهش این است که ضعیف است؛ و اگر ما چنین اخلاقی را ترویج کنیم بشریت را تقویت کرده‌ایم، زیرا پس از مدتی انتخاب نسل می‌شود و افراد قوی باقی می‌مانند و بر اثر انتخاب اصلاح، بشریت جلو می‌رود، و بزرگ‌ترین خیانت را به بشریت آن‌ها کرده‌اند که توصیه کمک به ضعفا کرده‌اند.

این حرف در دنیا غوغایی به راه انداخت، زیرا مسیح را که بیش از همه توصیه به دوستی یکدیگر و کمک به ضعفا کرده است [محکوم می‌کرد] و تعلیمات او را مضرترین تعلیمات به حال جامعه بشر می‌دانست.^۱



قسمت دوم

کوروش کیست؟

سخن هردوت

هردوت مورخ یونانی می‌نویسد: «کوروش فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند، و لشگر کوروش فرمان او را اطاعت کردند بطوری که توده ملت، مصائب جنگ را احساس نکردند ... کوروش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می‌ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می‌داشت.»

و نیز مورخ دیگر "ذی‌نوفن" می‌نویسد: «کوروش پادشاهی عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضائل حکماء در او جمع بود، همتی فائنه و وجودی غالب داشت، شعارش خدمت به انسانیت و خوبی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.»^۱



البته همین هردوت و ذی‌نوفن (کرزنفون) در جایی دیگر انگیزه کوروش از پیکارها و اقدام‌هایش را اشباع حس جاهطلبی، کشورگشایی و مال‌اندوختی دانسته‌اند.^۲ حتی "کرزنفون" که بیش از همه‌ی تاریخ‌نگاران او را ستوده و کوشانده او را بی‌رغبت به مال دنیا بشناساند، نتوانسته از این مسئله چشم‌پوشی کند که وی به بهره‌مندی از محصولات کشورهای مفتوح به شدت شایق بوده است.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۴۷ : به نقل از ابوالکلام

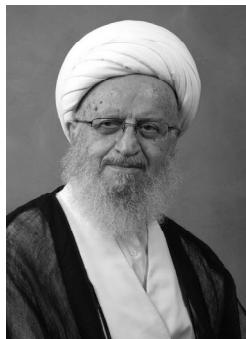
۲. «کوروش، هرگز ذوالقرنین نیست» نوشته سید موسی میر مدرس؛ نشریه بینات؛ زمستان ۱۳۷۶ شماره ۱۶ - به نقل از: تاریخ هردوت، کتاب اول، بند ۱۹۰ / ۲۶۵ و بند ۲۰۴ / ۲۷۹

۳. همان به نقل از تاریخ ایران باستان ج ۱ ص ۴۶۰

ذی القُرْنَیْن

در خصوص ذی القُرْنَیْن که آیات ۸۳ تا ۹۷ سوره کهف درباره‌ی اوست، احتمالات زیادی داده شده و افراد زیادی را به عنوان ذی‌القرنین دانسته‌اند. آخرین این نظرات این است که کوروش؛ همان ذی‌القرنین مطرح شده در این آیات می‌باشد.

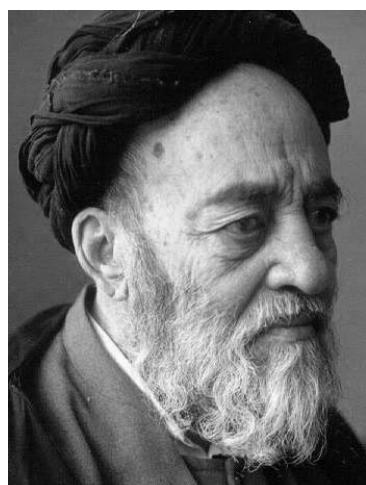
در برخی از تفاسیر از جمله المیزان و نمونه این نظر قابل اعتنایتر از دیگر نظرات عنوان شده است. (نه این که ثابت شده باشد)



حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی در جواب استفتایی در این خصوص پاسخ گفته‌اند که: «بارها گفته‌ایم آن‌چه در تفسیر نمونه آمده نظریه ابوالکلام آزاد است که به عنوان یک تفسیر ذکر شده و مساله‌ی بت پرستی کوروش از نظر تاریخی ثابت نیست، همگان می‌توانند آن تفسیر را به عنوان یک نظریه ذکر کنند ولی مسلماً جنبه قطعیت ندارد.»

در تفسیر المیزان می‌خوانیم:

بعضی گفته‌اند ذوالقرنین همان کورش یکی از ملوک هخامنشی در فارس است که در



سالهای "۵۳۹ - ۵۶۰ ق.م" می‌زیسته و همو بوده که امپراتوری ایرانی را تاسیس و میان دو مملکت فارس و ماد را جمع نمود. بابل را مسخر کرد و به یهود اجازه مراجعت از بابل به اورشلیم را صادر کرد، و در بنای هیکل کمک‌ها کرد و مصر را به تسخیر خود درآورد، آن گاه به سوی یونان حرکت نموده بر مردم آنجا نیز مسلط شد و به طرف مغرب رهسپار گردیده آن گاه رو به سوی مشرق نهاد و تا اقصی نقطه مشرق پیش رفت.



این قول را یکی از علمای نزدیک به عصر^۱ ما ذکر کرده و یکی از محققین هند^۲ در ایضاح و تقریب آن سخت کوشیده است.

اجمال مطلب این که: آن چه قرآن از وصف ذوالقرنین آورده با این پادشاه تطبیق می‌شود، زیرا اگر ذوالقرنین مذکور در قرآن مردی مؤمن به خدا و به دین توحید بوده کورش نیز بوده، و اگر او پادشاهی عادل و رعیت‌پرور و دارای سیره رفق و رافت و احسان بوده این نیز بوده و اگر او نسبت به ستمگران و دشمنان مردی سیاستمدار بوده این نیز بوده و اگر خدا به او از هر چیزی سببی داده به این نیز داده، و اگر میان دین و عقل و فضائل اخلاقی وعده و عده و ثروت و شوکت و انقیاد اسباب برای او جمع کرده برای این نیز جمع کرده بود.

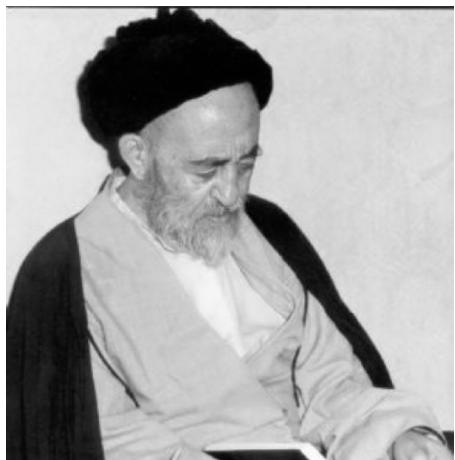
و همان‌طور که قرآن کریم فرموده کورش نیز سفری به سوی مغرب کرده حتی بر لیدیا و پیرامون آن نیز مستولی شده و بار دیگر به سوی مشرق سفر کرده تا به مطلع آفتاب برسید، و در آن‌جا مردمی دید صحرانشین و وحشی که در بیابان‌ها زندگی می‌کردند. و نیز همین کورش سدی بنا

۱. سر سید احمد خان هندی (۱۸۱۷- ۱۸۹۸) - وی یکی از شخصیت‌های هندی است که در راه انتباط دادن یافته‌های علمی جدید با موازین اسلامی تلاش گستردۀ‌ای انجام داد. او تفسیر ناتمامی هم بر قرآن کریم نوشته است. وی متهم به همکاری با اشغالگران انگلیسی هند است. (القب سر SIR را هم انگلیسی‌ها به وی دادند) سید جمال الدین اسدآبادی رديه‌ای بر تفسير و آراء سید احمد خان نوشته و می‌گويد: «...[او] هست خود را بر اين گماشته است که هر آيه‌ای که در آن ذکرى از ملک و یا جن و یا روح الامين و یا وحى و یا جنت و یا نار [دوزخ] و یا معجزه‌ای از معجزات انبیا - عليهم السلام - می‌رود آن آیه را از ظاهر خود برآورده به تاویلات با رده زندیق‌های قرون سابقه مسلمانان تاویل نماید. همو می‌نویسد که فرق سید احمد خان با زنادقه پیشین در این است که آن‌ها دانشمند بودند، و او عامی است. و عجب‌تر این است که رتبه مقدسه الاهی نبوت را به حد اصلاح‌گر فرود آورده است و می‌نویسد: «اینک [ای] نهیلست تأمل‌نما! اگر بی‌اعتقادی موجب ترقی امم می‌شد، می‌بايست که عرب‌های زمان جاهلیت در مدنیت گوی سبقت را ربوه باشند. چون که ایشان غالباً رهسپار طریقه دھریه بودند...»). (مقالات جمالیه، ص ۹۷ و بعد، منقول در «تفسیر و تفاسیر جدید»، ص ۷۳)

۲. مولانا ابوالکلام آزاد - شاعر، ادیب، سیاستمدار و مفسر، مدتی رهبری حزب کنگره ملی هند را به عهده داشت و در واقع جوان‌ترین رهبر این حزب بود. اولین وزیر فرهنگ هند بعد از استقلال و از رهبران تراز نخست جنیش استقلال هندوستان بود. او پایه‌گذار بسیاری از مدارس و دانشگاه‌های هند محسوب می‌شود.

کرده که به طوری که شواهد نشان می‌دهد سد بنا شده در تنگه داریال میان کوههای قفقاز و نزدیکی‌های شهر تفلیس است. این اجمال آن چیزی است که مولانا ابوالکلام آزاد گفته است.^۱ ...

علامه در پایان نقل از ابوالکلام آزاد نوشته است: «هر چند بعضی از جوانب خالی از اعتراضاتی نیست، لیکن از هر گفتار دیگری انطباقش با آیات قرآنی روشن‌تر و قابل قبول‌تر است.»^۲



البته علامه طباطبائی در ابتدای بحث ذوالقرنین می‌گوید:

«خواننده عزیز باید بداند که روایات مروی از طرق شیعه و اهل سنت از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از طرق خصوص شیعه از ائمه هدی علیہم السلام و همچنین اقوال نقل شده از صحابه و تابعین که اهل سنت با آن‌ها معامله حدیث نموده (حدیث موقفه اش می‌خوانند) درباره داستان ذی‌القرنین بسیار

اختلاف دارد، آن‌هم اختلاف‌هایی عجیب، و آن‌هم نه در یک بخش داستان، بلکه در تمامی خصوصیات آن. و این اخبار در عین حال مشتمل بر مطالب شگفت‌آوری است که هر ذوق سلیمی از آن وحشت نموده، و بلکه عقل سالم آن را محال می‌داند، و عالم وجود هم منکر آن است. و اگر خردمند اهل بحث آن‌ها را با هم مقایسه نموده مورد دقت قرار دهد، هیچ شکی نمی‌کند در این‌که مجموع آن‌ها خالی از دسیسه و دستبرد و جعل و مبالغه نیست. و از همه مطالب غریب‌تر روایاتی است که علمای یهود که به اسلام گرویدند - از قبیل وهب ابن منبه و کعب الاخبار - نقل کرده و یا اشخاص دیگری که از قرائن به‌دست می‌آید از همان یهودیان گرفته‌اند، نقل نموده‌اند.»^۳

۱. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۵۳۷

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۵۴۱

۳. ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۵۱۰

استدلال‌های بی‌پایه



همان طور که در تفسیر نمونه آمده، اساس این قول که ذوالقرنین کورش کبیر بوده است بهطور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است:

نخست این که: سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده‌اند، و یا قریش به تحریک یهود، بنا بر این باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد.

دوم: این که: در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر "مرغاب" مجسمه‌ای از کورش کشف شد که تقریباً به قامت یک انسان است، و کورش را در صورتی نشان می‌دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شده و تاجی به سر دارد که دو شاخ همانند شاخ‌های قوچ در آن دیده می‌شود.^۱

درباره اصل اول باید گفت:

تحريف تورات و قابل اعتماد نبودن آن در موضوع اعتقادات و تاریخ بر کسی پوشیده نیست. البته نکته این است که بسیاری از تعریف‌های تورات با اسناد تاریخی همخوانی ندارد. «آزادی یهودیان از چنگال بخت‌النصر و بازگشت آنان به اورشلیم به وسیله کوروش بی‌تأثیر در خوشنامی کوروش در تاریخ نیست؛ چرا که بیشترین تاریخ‌شناسانی که درباره کوروش نظری داده و منشور وی را ترجمه کرده‌اند، خود یهودی بوده و آزادی خوبیش را مذیون کوروش می‌دانند؛ مورخ، هنری کرسویک راولینسون متوفی ۱۸۸۰ میلادی و مورخان دیگری همچون ف. ویسباخ ۱۸۹۰، گ. ریختر ۱۹۵۲، آ. اوپنهایم ۱۹۵۵، واپلرز ۱۹۷۴، ج. هارماتا ۱۹۷۶، پ. برگر ۱۹۷۵، ا. کورت ۱۹۸۳، پ. لوکوک ۱۹۹۹ از جمله مترجمان یهودی مسلک منشور کوروش هستند.

از همین رو این مورخان یهودی همواره سعی در بزرگ‌نمایی کوروش داشته و دارند. این در حالی است که در اسنادی از تاریخ، سخن از جنایات کوروش و ادعاهایی خلاف ادعای مورخان یهودی آمده است؛ برخی از این اسناد، لوح کتیبه بیستون، تاریخ ایران دوره ماد کمبریج، کوروش نامه گزنفون، تاریخ امپراطوری هخامنشیان بریان پی‌بر، تاریخ کتزیاس و

ترجمه پنجاه لوح حقوقی و اداری، از زمان پادشاهی کورش هستند.»^۱

ضمن آن که خواب دانیال نبی که محور اصلی اثبات ذوالقرنین بودن کوروش است؛ در کتاب دانیال نبی آمده است. این «کتاب جزیی از تورات است و بخشی از آن به زبان آرامی نوشته شده. این کتاب در زمان انتیوخس اپیفانوس(۱۷۵ - ۱۶۴ ق. م.) نوشته شده و به پیغمبر دانیال پیوسته‌اند.»^۲ (عنی ۳۷۵ سال بعد از کوروش نوشته شده)

مجسمه کوروش یا نقش یک فرشته؟

اصل دوم یعنی مجسمه نیز دارای اشکالات بی‌شمار است.

می‌گویند! روزگاری بر روی این مجسمه کتیبه‌ای بوده که روی آن نوشته شده بود: "من کوروش، پادشاه هخامنشی..."

دکتر بهاءالدین پازارگاد، در مورد کتیبه مورد بحث می‌نویسد: «من شخصاً مدت یک هفته این سنگ را در محل خود بررسی نمودم و به این نتیجه رسیدم که امکان نداشته است که کتیبه‌ای بالای این سنگ (مجسمه کوروش) وجود داشته باشد. به نظر من این طور رسید که یکی از مسافران انگلیسی در قرن هیجدهم این محل را بازدید کرده است و کتیبه‌ای را که هنوز روی یکی از جرزهای سنگی در این محل به خط میخی موجود است، در کتابی که منتشر نموده نقاشی کرده است و شخصاً فرشته بالداری که روی جرز (ستون) دیگری بوده، رسم



- نگاهی متفاوت به ذوالقرنین و کوروش کبیر؛ بهروز ملکی؛ <http://shohadayeiran.com> – در اینجا بسیاری از عدم انتطبق‌ها آورده شده است – همچنین نگاه کنید به: <http://shahaab.blogfa.com/post-85.aspx>
- فرهنگ ایران باستان آقای پوردادوادج ۱ ص ۱۶۰

نموده است. دانشمند دیگری که هیچ وقت به ایران مسافرت نکرده و "دوبوا" نام دارد و فرانسوی است که کتاب آن نویسنده انگلیسی را خوانده و معلوم نیست به چه علت در کتاب خود آن کتیبه را بالای آن فرشته بالدار قرار داده است. بعداً دیگران کتاب "دوبوا" را خوانده‌اند و وقتی به پاسارگاد آمده‌اند، دیده‌اند آن کتیبه بالای آن فرشته (مجسمه کوروش) نیست.^۱

به همین دلایل دانشمندان در تحقیقات جدید به جای نوشتن نام کوروش در زیر آن مجسمه معروف به نقش کوروش، مرقوم می‌دارند: فرشته بالدار.

حتی در کتاب راهنمای تخت جمشید به قلم جناب دکتر فرخ سعید که از سوی سازمان میراث فرهنگی کشور منتشر شده، در مورد عدم کوروش بودن و طرز لباس و سایر مشخصات آن می‌نویسد: «لباس بلند فردی که اینجا دیده می‌شود تا ساق پای او می‌رسد که با آستین‌های کوتاه، یک لباس کاملاً عیلامی است، نیمرخ مردی نشان داده شده است که در حال حرکت به سوی تالار است و دست راست بلند شده‌اش از آرنج خم شده است. دو جفت بال بزرگ با پرهای روی هم افتاده از جلو و عقب بدنش بیرون آمده است. موهای سر و ریش کوتاه او حالت تابیده شده دارد. نکته‌ای که روشن نیست تاج شاخ مانند اوست که سه چیز گلدان مانند را نگه داشته و مانند تاج خدایان مصری به ویژه هارپوکراتس^۲ است.»



۱. تاریخ فلسفه و مذاهب جهان. کتاب دوم آین زرتشت و سایر مذاهب ایران باستان، دکتر بهال الدین پازارگاد، چاپ اول، ۱۳۴۷، به نقل از اسکندر و ادبیات ایران، ص ۲۹۲ - ظاهراً ایشان این مطلب را از عیسی بهنام، پارسه گرد، آرامگاه کوروش بزرگ. دوره ۶، ش ۷۱؛ شهریور ۴۷) نقل نموده است.

Harpocrates. ۲

منشور حقوق بشر

سابقه تاریخی منشور

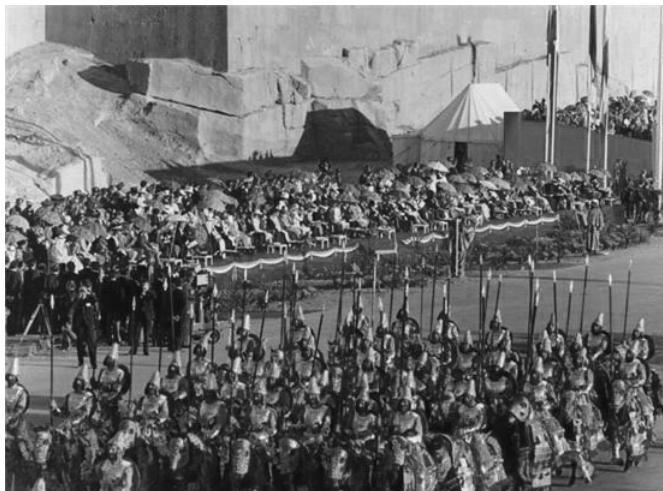


"رسام" پیدا شد که امروزه در موزه ملی بریتانیا نگهداری می‌شود.

منشور کوروش استوانه‌ای سفالین از جنس رس بوده، ۲۳ سانتیمتر طول و ۱۱ سانتیمتر عرض دارد و حدود ۴۰ سطر به زبان اکدی و به خط میخی بابلی روی آن حک شده است. نکته‌ای باید مورد دقت قرار گیرد این است که منشور فوق در بتکده پیدا شد نه آن‌گونه که مشهور است در پایه‌های شهر بابل.

پیشینهٔ جهانی شدن منشور

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۶۹ م) در طی جشن‌های ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی، نمایندگان کشورهای گوناگون و ۶۹ نفر از سران کشورها و پادشاهان با قرار گرفتن بر آرامگاه کوروش هخامنشی در پاسارگاد از او به عنوان نخستین پایه‌گذار حقوق بشر و آزادی انسان، قدردانی کردند.



در این جشن ۲۰,۰۰۰ لیتر شراب نوشیده شد و انواع فحشا و هرزگی به نمایش درآمد.

در نقطه اوج جشن شاه به سوی آرامگاه کوروش گام نهاد. او بیان داشت که کوروش انسانی ویژه بوده است با اندیشه انسانی، سرشار از محبت و مهربانی. او نخستین

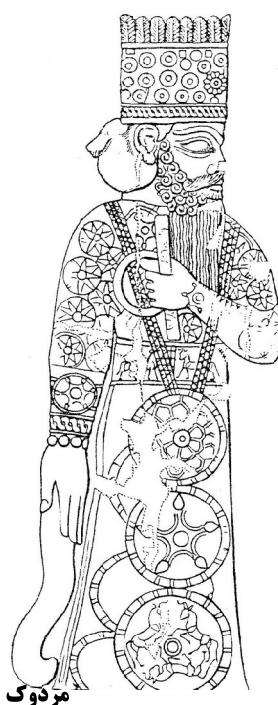
انسانی بوده است که حق "آزادی اندیشه" را بنیان نهاده است. شاه این دید خود را به اطلاع سازمان ملل متحده نیز رسانید. در روز ۱۴ اکتبر که جشن در تخت جمشید در اوج خود بود، خواهر دولوی او (اشرف پهلوی) در سازمان ملل متحده کبی لوح منشور حقوق بشر را به "سیتو اوتانت"، دبیر کل سازمان ملل هدیه داد. او نیز دستور داد این لوح را در یک ویترین شیشه‌ای در بنای اصلی سازمان ملل به نمایش بگذارند.

در سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان ملل متن آن را به شش زبان رسمی دنیا منتشر کرد.

متن کتیبه

آنچه در زیر آمده متن ساده شده و روان کتیبه است زیرا با خراب شدن کتیبه متنی به

این روانی به دست نمی‌آید. اما آنچه که ما به عنوان حرف‌های خوب کوروش در پی تحلیل آن هستیم همین متن مشهور و البته بیشتر مطالب انتهایی آن است.^۱



منم کوروش، شاه شاهان، شاه بزرگ، شاه دادگر، شاه بابل،
شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه‌ی جهان، پسر کمبوجیه، شاه
بزرگ... نوه کوروش، شاه بزرگ... آن گاه که بدون جنگ و پیکار
وارد بابل شدم، همه‌ی مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند.
در بارگاه پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم، مردوک^۲
خدای بزرگ، دلهای پاک مردم بابل را متوجه من کرد... زیرا
من او را ارجمند و گرامی داشتم. ارتش بزرگ من به آرامی
وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این
سرزمین وارد آید. بردهداری را بر انداختم، به بدبختی‌های آنان
پایان بخشیدم. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدسش قلب مرا

۱. باید توجه کرد که برخی این متن را ترجمه کتیبه نمی‌دانند و به ترجمه اشکالاتی وارد می‌دانند. به عنوان مثال این که از کجا مفاهیم خط میخی به دست آمده. چه قدر متن به خط میخی بازمانده که از آن بتوان تمام حروف را شناسایی کرد و یا این که با خط میخی نوشتند یک متن با تعداد حروف زیادی انجام می‌شده و چنین متنی در این اندازه کتیبه جا نمی‌شود. با این همه هدف ما تحلیل همان متن مشهور است.

۲. مردوک خدای ملی بابلیان قدیم است. ایران در زمان ساسانیان، ص: ۱۴۷ / آرتور کروستین سن / ترجمه: رشید یاسمی - همچنین فرهنگ جامع تاریخ ایران؛ عباس قدیانی؛ ج ۲؛ ص ۷۰۷ - البته این مطلب آنقدر مشهور است که نیازی به سند ندارد.

تکان داد... من فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهری را از هستی ساقط نکند. فرمان دادم که همه‌ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. مردوک خدای بزرگ از کردار من خشنود شد... او برکت و مهربانیش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم... من همه‌ی شهرهایی که ویران شده بود را از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایش گاههایی را که بسته شده بود، بگشایند. همه‌ی خدایان این نیایش گاه را به جاهای خود بازگرداندم.^۱ همه‌ی مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند، به جایگاههای خود برگرداندم، و خانه‌های ویران آن‌ها را آباد کردم. همچنین خدایان سومر و اکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوک خدای بزرگ و به شادی خرمی به نیایش گاههای خودشان بازگرداندم، باشد که دل‌ها شاد گردد. باشد که خدایانی که آنان را به جایگاههای مقدس نخستینشان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند...^۲ من برای همه مردم جامعه‌ای آرام مهیا ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطای کردم. من به تمام سنت‌ها، و ادیان بابل و اکد و سایر کشورهای زیر فرمان احترام می‌گذارم. همه‌ی مردم در کشورها و سرزمین‌های زیر فرمان من در انتخاب دین، کار و محل زندگی آزادند. تا زمانی که من زنده‌ام هیچ کس

اجازه ندارد اموال و دارایی‌های دیگری را با زور تصاحب کند. اجازه نخواهم داد کسی دیگری را مجبور به انجام کار بدون دریافت مزد کند. هیچ کس نباید به خاطر جرمی که اقوام یا بستگان او مرتکب شده‌اند تنبیه شود. من جلوی برده‌داری و برده‌فروشی از زن و مرد را می‌گیرم و کارکنان دولت من نیز چنین کنند تا زمانی که این سنت زشت از روی زمین برچیده شود. شهرهای ویران شده در آن سوی دجله و عبادت‌گاههای آن‌ها را خواهم ساخت تا ساکنین آن‌جا که به برده‌گی به بابل آورده شده‌اند بتوانند به خانه و سرزمین خود بازگردد.



۱ و ۲. دقت کنید که این جملات به معنی قبول خدایان متعدد است.

یکتاپرستی کوروش

اگر کوروش را یکتاپرست بدانیم، قطعاً این منشور برای او نخواهد بود. زیرا علاوه بر خود شیفتگی که در ابتدای متن آمده و از مظاهر ضد اخلاق است، لااقل در سه جا از متن که در پی‌نوشت‌ها بدان اشاره شده است؛ مشخص می‌گردد که نویسنده این متن بتپرست و به خدایان متعدد معتقد بوده است.

این همان مطلبی است که باعث شده از متن این منشور به عنوان اولین اعلامیه حقوق بشر یاد شود. زیرا با افکار لائیک و لیبرالیستی به طور کامل همخوانی دارد.

تحلیل منشور کوروش

علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری در خصوص این نگاه فرموده‌اند:



عده‌ای می‌گویند ببینید ما چه ملتی هستیم! ما در دو هزار و پانصد سال پیش اعلامیه حقوق بشر را امضا کردیم. کوروش وقتی که وارد بابل شد، با این که خودش بتپرست نبود و تابع مثلًا دین زرده‌شد، (مدعی‌اند که حتی خداپرست هم بود) معذلک گفت تمام معابد بتپرستی که در اینجا هست محترم است. مردم را در دینشان آزاد گذاشت یعنی بتپرست‌ها را در بتپرستی، فرضًا چوب‌پرست‌ها را در چوب‌پرستی و حیوان‌پرست‌ها را در حیوان‌پرستی آزاد گذاشت و گفت هر که هر کار می‌خواهد بکند، من کاری به او ندارم.

پس ما ملتی هستیم طرفدار آزادی عقیده. این بزرگ‌ترین اشتباه است. از نظر سیاسی هر چه می‌خواهید تمجید کنید، زیرا اگر کسی بخواهد ملتی را به زنجیر بکشد باید تکیه گاه اعتقادی او را هم محترم بشمارد، اما از نظر انسانی این کار صد در صد خلاف است. این کار از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد و می‌خواهد مردم را بفریبد توجیه می‌شود ولی از نظر بشریت چه طور؟ آیا خود جناب کوروش به آن بتها اعتقاد داشت؟ نه. کوروش چه فکر می‌کرد؟ می‌گفت این اعتقاد، این مردم را بدیخت کرده یا نه؟ بله. ولی در عین حال دست به ترکیب آن‌ها نزد، چرا؟ چون می‌خواست که آن‌ها در زنجیر بمانند. این خیانت بود نه خدمت.

در معیار غربی کوروش یک مرد آزادی‌خواه است، همچنان که می‌گویند یکی از ملکه‌های انگلستان (شاید ملکه ویکتوریا) وقتی که به هند رفت و می‌خواست به یکی از بتخانه‌ها وارد

شود، به احترام آن بتخانه اگر دیگران جلوِ صحن آن بتخانه کفشهای را در می‌آورند او از سر کوچه کفشهای را درآورد که من می‌خواهم به عقیده انسان‌ها احترام بگذارم.

بعد، از همه آن بتپرستها مؤدب‌تر در مقابل بت‌ها استاد. یک عدد هم گفتند ببینید! ملت روشنفکر چهقدر به عقاید مردم احترام می‌گذارند؟ نمی‌دانند که این نیرنگ استعمار است. استعمار می‌بینند که همین بتخانه است که هند را به زنجیر کشیده و رام استعمار‌گر کرده. آن، احترام به آزادی نیست، خدمت به استعمار است. ملت هند اگر از زیر بار این خرافات بیرون بیاید باج به انگلیس‌ها نمی‌دهد.

ولی ابراهیم خلیل چه کرد؟ آیا ابراهیم خلیل به این عقیده، که این‌ها عقیده نیست زنجیر است، به این زنجیرهایی که عادات سخیف بشر به دست و پای او بسته است احترام گزارد؟ خیر، بلکه رفت بت‌ها را در خلوتی شکست، تبر را هم به گردن بت بزرگ انداخت، اول این فکر را در مردم القاء کرد - عملًا یا قولًا - که این بت بزرگ‌تر کوچک‌ترها را زده، کشته و خرد کرده است، و کاری کرد که همین امر منشأ تفکر در مردم بشود، به خود باز آیند، به تعبیر قرآن: فَرَجَعُوا إِلَى أَنفُسِهِمْ يَعْنِي به خود باز آمدند. ابراهیم آن‌ها را به خودآگاهی رساند، خودآگاه و خود شناساً شدند، فکر کردند.

با معیارهای غربی کار ابراهیم خلیل بر ضد اصول آزادی و دموکراسی بوده، چرا؟ زیرا می‌گویند تو چه کار داری، هر کار دل‌شان بخواهد انجام می‌دهند. اما با منطق واقع و حقیقت، ابراهیم به این وسیله غل و زنجیرها را از گردن یک ملت باز کرد و رهایشان کرد.

همین طور رسول اکرم. آیا رسول اکرم وقتی که وارد مکه شد همان کاری را کرد که کوروش کرد که من چه کار دارم، هر کسی هر کار می‌خواهد بکند؟ آیا

درباره‌ی مردمی که قرن‌ها در زنجیر این بت‌ها قرار گرفته‌اند گفت چون عقیده دارند و عقیده آزاد است، چون خودشان انتخاب کرده‌اند، میل خودشان بوده و به میل خود به این بتخانه‌ها می‌روند پس این‌ها آزادند؟! یا نه، این بت‌ها را خرد کرد و دور ریخت و با این وسیله این مردم را آزاد کرد یعنی فکر اسیر و انسانیت اسیر حیوانیت این‌ها را آزاد کرد و رهایی داد.^۱

۱. تلفیق و خلاصه‌ای از مطالب علامه در: مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ ج ۲۴ صفحات: ۱۲۲/۳۴۸/۳۷۵



ثواب مجلس علم

محبوبه صادق زاده

اشاره: آنچه در پی می خوانید یکی از روایات فراوانی است که در اهمیت شرکت در مجلس علم و علم آموزی، از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است. از آنچه در این روایت آمده که حضرت می فرمایند «ملازم باشید به حضور در مجلس علم برای آنکه به علم می دانید حلال را از حرام» معلوم می شود که منظور از مجلس علم در این روایت؛ مجلس علمی است که در آن علوم دینی آموخته داده می شود.

عَنْ عَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ قَالَ يَبْيَنُّمَا أَنَا جَاهِلٌ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ صِ إِذْ دَخَلَ أَبُو ذَرٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَنَازَةُ الْعَابِدِ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ مَحْجُولُ الْعَالَمِ امیر المؤمنین علی علیهم السلام فرمود که من نشسته بودم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وسلم که ابوذر داخل مسجد شد. و به رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم عرض کرد: «نzd شما (همراهی) جنازه عابد بهتر است یا مجلس عالم» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ يَا أَبَا ذَرٍ

رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: «ای اباذر: الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعَالَمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَلْفِ جَنَازَةِ الشُّهَدَاءِ ساعتی نشستن در مجلس علم، محبوب‌تر است نزد خدای تعالی از (حضور در کنار) هزار جنازه از جنازه‌های شهیدان و الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِيَامِ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُصَلَّى فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفُ رَكْعَةٍ

و ساعتی در مجلس علم محبوب‌تر است نزد خدا از قیام هزار شب که کسی در هر شب هزار رکعت نماز بخواند

وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَلْفِ غَزَوَةٍ

و نشستن ساعتی در مجلس علم محبوب‌تر است نزد خدا از هزار جهاد (در کنار رسول خدا)

و قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ كُلُّهُ

و خواندن کل قرآن

قالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُذَاكَرَةُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلُّهُ

ابودر عرض کرد: «یا رسول الله مذاکره علم بهتر است از خواندن همه قرآن؟!»
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا أَبَادْرَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلُّهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةً

رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه وسلم فرمود: ای ابوذر نشستن ساعتی در مجلس علم به خدا از خواندن دوازده هزار بار کل قرآن بهتر است.

عَلَيْكُمْ بِمُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَعْرِفُونَ الْحَالَ مِنَ الْحَرَامِ

ملازم باشید به حضور در مجلس علم برای آن که به علم می‌دانید حلال را از حرام.
وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَتَمْسَ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدْمٍ ثَوَابَ تَبَّيِّنَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَسْتَمْعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ

و هر که از خانه خود بیرون آید که بابی از علم را طلب کند؛ بنویسد خدای تعالی برای او، به هر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و بدھد او را بهر حرفی که می‌شنود

یا می‌نویسد شهری در بهشت.

وَ طَالِبُ الْعِلْمِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ الْمَلَائِكَةُ وَ أَحَبَّهُ النَّبِيُّونَ

و خدای تعالی طالب علم را دوستدارد و دوست دارند او را فرشتگان و دوست دارند او را پیغمبران.

وَ لَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ وَ طُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و دوست ندارد علم را مگر نیکبخت و خوشابه حال طالب علم در روز قیامت

یا أَبَادْرَ وَ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ صِيَامٌ نَهَارُهَا وَ قِيَامٌ لَيْلَهَا

ای ابوذر نشستن ساعتی در مجلس علم بهتر است از عبادت یک سال که روزه

باشی روزهای آن را و قیام نمائی شب‌های آن را

وَ النَّاظِرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالَمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عَنْقِ الْفَرَّاقِ
 وَ نَظَرَ كَرْدَنْ بَرْ روَى عَالَمْ بَهْتَرَ اسْتَ از آزادَ كَرْدَنْ هَذَارَ بَنْدَه
 وَ مَنْ خَرَجَ مِنْ يَسْتَهِ لِيَلْتَمِسَ بَابَأَ مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدْمٍ ثَوَابَ الْفَرَّ شَهِيدٍ مِنْ
 شَهِيدَاءَ بَدْرِ
 وَ هَرِ كَهْ از خَانَه خَودَ بَيْرُونَ رَوَدَ تَا باَبَيَ از عَلَمَ رَا طَلَبَ كَنَدَه؛ خَدا برَای او بَنْوَيَسَدَ
 بَهْ هَرْ قَدْمَى ثَوَابَ شَهِيدَى از شَهِيدَاهِي بَدْرِ
 وَ طَالِبُ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ
 وَ طَالِبُ عَلَمِ حَبِيبِ وَ دَوْسَتَ خَدا اسْتَ
 وَ مَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَ جَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
 وَ هَرِ كَهْ دَوْسَتَ دَارَدَ عَلَمَ رَا بَهْشَتَ بَرَای او وَاجَبَ شَوَدَ
 وَ يُصْبِحُ وَ يُمْسِي فِي رِضَا اللَّهِ
 وَ صَبَحَ كَنَدَ وَ شَبَ كَنَدَ در رَضَای خَدا
 وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكَوَافِرِ وَ يُاُكَلَ مِنْ ثَمَرَةِ الْجَنَّةِ
 وَ بَيْرُونَ نَرَوَدَ از دَنِیَا تَا آنَ كَهْ بِيَاشَامَدَ از آبَ كَوَثَرَ وَ بَخُورَدَ از مَيَوَهَ بَهْشَتَ
 وَ لَا يُاُكَلُ الدُّوْدُ جَسَدَه
 وَ نَخُورَدَ كَرمَ بَدَنَ او رَا
 وَ يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقَ الْحَاضِرِ عَ
 وَ دَرْ بَهْشَتَ رَفِيقَ حَضَرَ عَلِيهِ السَّلَامَ باشَدَ
 وَ هَذَا كُلُّهُ تَحْتَ هَذِهِ الْآيَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 وَ جَمِيعَ اينَ مَطَالِبَ در تَحْتَ اينَ آيَهِ اسْتَ:
 يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (سُورَةِ مُحَادِلَة / آيَه ۱۱)
 خَدَای تَعَالَی مُؤْمِنَینَ رَا بهِ يَكَ درَجَه، وَ عَلَمَ دَادَه شَدَگَانَ رَا بهِ چَندَ درَجَه بَرْ تَرَی دَادَه.
 جَامِعُ الْأَخْبَارِ (لِلشَّعْبِرِي)؛ صَفَحَه ۳۷ نَوَادِرُ الْأَخْبَارِ (لِلْفَيْضِ) / النَّصُ صَفَحَه ۲۱
 بَحَارُ الْأَنْوَارِ (ط - بَيْرُونَ) جَلْد ۱ صَفَحَه ۲۰۳ مُسْتَدِرُكُ الْوَسَائِلِ جَلْد ۵ صَفَحَه ۳۹۶

چونکی کار فرهنگی

تئیه و تدوین: طاهره طوسی

تعمیق معرفت دینی با تدبیر در قرآن و ...	اشاره
چشاندن لذت عبادت	تهاجم فرهنگی یک واقعیت است
عمل به قرآن	به برکت قبول دیگران
تلاش برای رشد سیاسی مردم	شناخت؛ لازمه‌ی مبارزه با تهاجم
پیوست فرهنگی	نمونه‌های تهاجم فرهنگی
نتایج گشترش کار فرهنگی	اسباب بازی و بازی‌های رایانه‌ای
اتکا کار فرهنگی به مردم	کتاب‌های آموزش زبان
عارضه با مزاحمات فرهنگی	اثر صدد رصد
دولت دینی یا دین دولتی؟	گستره‌ی کار فرهنگی
با آزادی گناه مخالفیم	نسل جوان فاسد نشده
تعصّب غربی‌ها بر روی ارزش‌های غلط	هر جا هستی همان را مرکز دنیا بدان
پاسداشت زبان فارسی	ببینیم که ما چه کار باید بکنیم

چکوگنکی کار فرهنگی

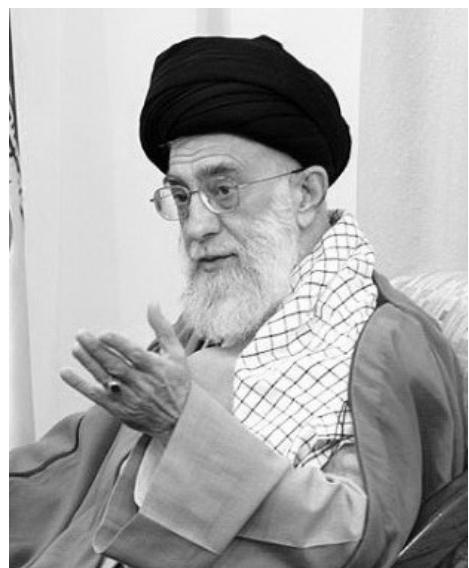
اشاره:

درباره‌ی فرهنگ و کار فرهنگی حرف‌های بسیاری گفته شده است به‌گونه‌ای که هر وقت کسی بخواهد در این‌باره مطلبی ارائه کند متهم به بیان حرف‌های تکراری می‌شود. اما با این‌حال بسیاری از دست‌اندرکاران عرصه فرهنگ هنوز به تعریف درستی از کار و روش کار فرهنگی نرسیده‌اند و در بسیاری از مواقع، این امور هنوز به صورت سلیقه‌ای انجام می‌شود.

به همین دلیل بر آن شدیم تا با بررسی بیانات حضرت امام خامنه‌ای مدظله‌العالی چراغ راهی برای حرکت در مسیر فعالیت‌های فرهنگی بیاییم.

آن‌چه در پی آمده است نتیجه این بررسی است. البته سعی بر آن شده تا مطالبی ارائه گردد که مردمیان عقیدتی سیاسی بسیج و فعالان این عرصه در مراکز و پایگاه‌های بسیج بیشتر بدان نیاز

دارند و آن‌چه که شاید به نظر آید که بیشتر برای مسئولین قابل استفاده است در جهت رفع شبهه و پاسخ به اشکالاتی است که برخی در روند کار فرهنگی دارند.





تهاجم فرهنگی یک واقعیت است

تهاجم فرهنگی یک واقعیتی است.

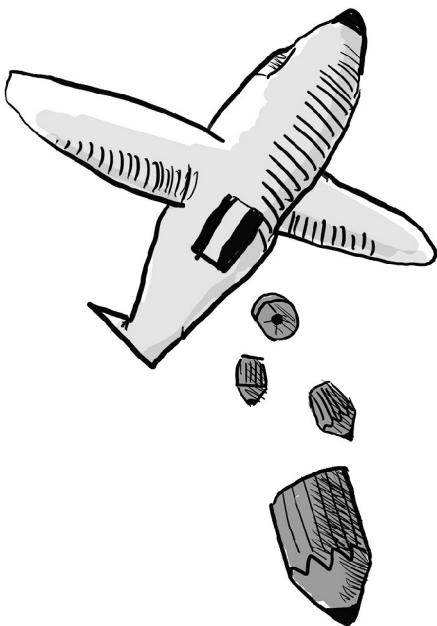
صدها - حالا من که می‌گوییم صدها، می‌شود گفت هزارها؛ منتها حالا بند چون یک خرده در زمینه‌های آماری دلم می‌خواهد احتیاط کنم، می‌گوییم صدها - رسانه‌ی صوتی، تصویری، اینترنتی، مکتوب در دنیا دارند کار می‌کنند با هدف ایران! با هدف ایران!

نه این که دارند کار خودشان را می‌کنند. یکوقت هست که فرض کنید رادیوی فلان کشور یا تلویزیون فلان کشور یک کاری دارد برای خودش می‌کند؛ این نیست، اصلاً هدف اینجا است؛ با زبان فارسی [برنامه می‌سازند]؛ آنرا با وقت استفاده‌ی فارسی‌زبان یا عنصر ایرانی تطبیق می‌کنند؛ مسائل ما را رصد می‌کنند و بر طبق آن مسائل، موضوعات و محتوا برای رسانه‌ی خودشان تهیه می‌کنند؛ یعنی کاملاً واضح است که هدف اینجا است. خودشان هم می‌گویند، انکار هم نمی‌کنند. بنابراین تهاجم فرهنگی یک حقیقتی است که وجود دارد؛ می‌خواهند بروی ذهن ملت ما و بروی رفتار ملت ما - جوان، نوجوان، حتی کودک - اثرگذاری کنند. (۹۲/۹/۱۹)

به برکت قبول دیگران

ما چند سال قبل از این بحث تهاجم فرهنگی را مطرح کردیم؛ بعضی‌ها اصل تهاجم را منکر شدند؛^۱ گفتند چه تهاجمی؟ بعد یواش یواش دیدند که نه [فقط] ما می‌گوییم، خیلی از کشورهای غیرغیری هم مسئله‌ی تهاجم فرهنگی را مطرح می‌کنند و می‌گویند غربی‌ها به ما تهاجم فرهنگی کردند؛ بعد دیدند که خود اروپایی‌ها هم می‌گویند آمریکا به ما تهاجم فرهنگی کرده! لابد دیده‌اید، خوانده‌اید که [گفتند] فیلم‌های آمریکایی، کتاب‌های آمریکایی چه تهاجم فرهنگی‌ای به ما کردند و دارند فرهنگ ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بعد بالآخره به برکت قبول دیگران، این حرف ما هم مورد قبول خیلی از کسانی که قبول نمی‌کردند قرار گرفت! (۹۲/۹/۱۹)

۱. مظلومیت حضرت امام خامنه‌ای در این بیانات کاملاً مشهود است.



شناخت؛ لازمه‌ی مبارزه با تهاجم

من عرض می‌کنم ما در برخورد با مسائل تهاجمی، پدیده را در اول ورود، حتی قبل از ورود باید بشناسیم. فرض کنید یک چیزی، یک فکری، یک روشی در دنیا دارد رایج می‌شود؛ پیدا است که این اینجا خواهد آمد - خب دنیا دنیای ارتباطات است، دنیای اتصال و ارتباط است، نمی‌شود حصار کشید - قبل از آن که بیاید، به فکر باشید که برخورد حکیمانه با این چیست. معنای این همیشه این نیست که ما آن را رد کنیم؛ نه، گاهی یک پدیده‌ای است که ما آن را می‌توانیم قبول کنیم، گاهی پدیده‌ای است که می‌توانیم اصلاح کنیم، گاهی پدیده‌ای

است که می‌توانیم یک ذیلی برایش تعریف کنیم که آن ذیل، مشکل آنرا برطرف کند. دیر جنبیدن، دیر فهمیدن، دیر به فکر علاج افتادن، این اشکالات را دارد که بعد شما دچار مشکلاتی می‌شوید که نمی‌توانید با آن‌ها مواجه بشوید. پس من نمی‌گویم که فقط موضع دفاعی داشته باشیم - (البته وقتی تهاجم هست، انسان باید دفاع کند؛ شکی نیست) - توصیه‌ی من فقط موضع دفاعی نیست؛ اما موضع اثباتی، موضع تهاجمی، موضع حرکت صحیح باید داشته باشیم.

به‌هرحال در مقابل فرهنگ مهاجم، بدترین کار، انفعال است؛ رشت‌ترین کار، انفعال است؛ خسارت‌بارترین کار، انفعال است. فرهنگ مهاجم نباید ما را منفعل بکند؛ حداقل این است که بگوییم خیلی خب، ما در مقابل این نمی‌توانیم یک حرکتی انجام بدھیم، اما منفعل هم نمی‌شویم. منفعل شدن و پذیرفتن تهاجم دشمن، خطابی است که بایستی از آن پرهیز کرد. (۹۶/۹/۱۹)

**منفعل شدن و پذیرفتن
تهاجم دشمن، خطابی
است که بایستی از آن
پرهیز کرد.**

نمونه‌های تهاجم فرهنگی اسباب بازی و بازی‌های رایانه‌ای

این بازی‌های اینترنتی از جمله‌ی همین است؛ این اسباب‌بازی‌هایی که وارد کشور می‌شود از جمله‌ی همین است که من چه قدر سر قضیه‌ی تولید اسباب‌بازی داخلی معنی‌دار و جذاب خوردم با بعضی از مسئولین این کار که این کار را دنبال بکنند؛ البته بحمدالله ظاهراً این‌جا یک تصمیمی در این زمینه گرفته شد، حالا ان شاء الله همان تصمیم را هم دنبال کنید که اجرایی بشود.

... اسباب‌بازی رایج بچه‌های ما شده تفng. خب بابا! آمریکایی‌ها که پدر جد ما در این کارند، الان پشیمانند، در آن درمانده‌اند که چه کار کنند. ما بچه‌های خودمان را که آلکدولک بازی می‌کردند که تحرک داشت و خوب بود، گرگم به هوا بازی می‌کردند که کار بسیار خوبی بود و ورزش بود و بازی و سرگرمی بود، یا این چیزی که خط کشی می‌کنند و لی لی می‌کنند - بازی بچه‌های ما /ین‌ها بود - آورده‌ایم نشانده‌ایم پای اینترنت، نه تحرک جسمی دارند، نه تحرک روحی دارند، و ذهن‌شان تسخیر شده به وسیله‌ی طرف مقابل. خب بیایید بازی تولید کنید، بازی ترویج کنید، همین بازی‌هایی که بنده حالا اسم آوردم و دهتا از این قبیل بازی [که] بین بچه‌های ما از قدیم معمول بوده را ترویج کنید؛ [این] یکی از کارها است، این‌ها را ترویج کنید.

(۹۲/۹/۱۹)



کتاب‌های آموزش زبان

الان آموزش زبان انگلیسی - بالخصوص زبان انگلیسی، حالا زبان‌های دیگر خیلی خیلی کمتر - خیلی رواج پیدا کرده، آموزشگاه‌های فراوانی به وجود می‌آورند. خب، مراکز آموزش هست؛ همه‌ی کتاب‌های آموزش که خیلی هم با شیوه‌های جدید و خوبی این کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی تدوین شده، منتقل‌کننده‌ی سبک زندگی غربی است، سبک زندگی انگلیسی است. خب این بچه‌ی ما، این نوجوان ما و جوان ما [که] این را می‌خواند، فقط زبان یاد نمی‌گیرد؛ حتی ممکن است آن زبان یادش برود، اما آن‌چه بیشتر در او اثر می‌گذارد آن تأثیر و انطباعی [است] که بر اثر خواندن این کتاب از سبک زندگی غربی در وجود او به وجود می‌آید؛ این از بین نمی‌رود؛ این کارها را دارند می‌کنند. (۹۲/۹/۱۹)

کار فرهنگی، یعنی (۱۹)
فرهنگی در آن باشد، یک
مرگت فرهنگی باشد، (شد
بدهد و فعل و انفعال را در
ذهن و مغز و جان و عواطف
انسان به وجود آورد.

انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. (۱۳۶۹/۱۰/۲۳)

اثر صدرصد

اثر کار فرهنگی، صدرصد است و هیچ کار فرهنگی درست، بدون اثر نیست. راز کار فرهنگی را تبلیغاتچی‌های جهانی می‌دانند. اگر این همه پول خرج می‌کنند و رادیو و خبرگزاری راه می‌اندازند، به این دلیل است که آثار و نتایج کار فرهنگی را می‌دانند. تأثیر هیچ سرمایه‌گذاری‌یی مثل کار فرهنگی قطعی و نتیجه‌اش صدرصد نیست. اگر کار فرهنگی کم‌تأثیر باشد، بدانیم که ارکانش ناقص است و به میزان لازم انجام نگرفته است. باید عیب آن را یافت و اصلاح کرد. (۱۳۶۸/۰۵/۲۵)

گستره‌ی کار فرهنگی

کار فرهنگی، فقط درس دادن و گفتن نیست. گاهی شما به دست یک نفر قرصی می‌دهید، یا در دهان کسی لقمه‌ای می‌گذارید. این کار، فرهنگی است. وقتی که صحبت از کار فرهنگی می‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال این‌ها نرود. (۱۳۶۹/۱۰/۲۳)

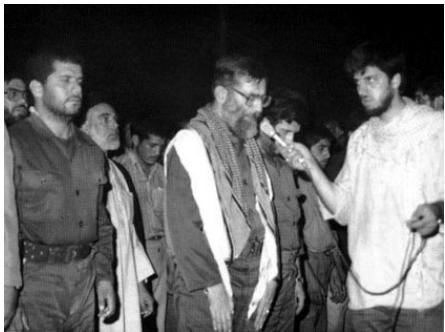
نسل جوان فاسد نشده

آن کسانی که خیال می‌کنند نسل جوان فاسد شده - چون چهار نفر پسر و دختر را با لباسی که آن‌ها نمی‌پسندند، می‌بینند؛ که لزوماً هم معلوم نیست آن چنان منفی باشد - اشتباه می‌کنند. (۱۳۸۰/۰۲/۱۲)

بفهمیم کار فرهنگی یعنی چه

کار فرهنگی را درست لخت کنیم و بفهمیم یعنی چه. کار فرهنگی، آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال این‌ها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف

انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. (۱۳۶۹/۱۰/۲۳)



هر جا هستی همان را مرکز دنیا بدان

در جمهوری اسلامی، هر جا که قرار گرفته اید، همانجا را مرکز دنیا بدانید و آگاه باشید که همه‌ی کارها به شما متوجه است. چند ماه قبل از رحلت امام (رضوان‌الله‌علیه)، مرتب از من می‌پرسیدند که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری می‌خواهید چه کار کنید.

من خودم به مشاغل فرهنگی زیاد علاقه دارم؛ فکر می‌کردم که بعد از اتمام دوره‌ی ریاست جمهوری به گوشه‌ای بروم و کار فرهنگی بکنم. وقتی از من چنین سؤالی کردند، گفتم اگر بعد از پایان دوره‌ی ریاست جمهوری، امام به من بگویند که بروم رئیس عقیدتی، سیاسی گروهان ژاندارمری زابل بشوم - حتی اگر به جای گروهان، پاسگاه بود - من دست زن و بچه‌ام را می‌گیرم و می‌روم! والله این را راست می‌گفتم و از ته دل بیان می‌کردم؛ یعنی برای من زابل مرکز دنیا می‌شد و من در آن‌جا مشغول کار عقیدتی، سیاسی می‌شدم! به نظر من بایستی با این روحیه کار و تلاش کرد و زحمت کشید؛ در این صورت، خدای متعال به کارمان برکت خواهد داد. (۱۳۷۰/۱۲/۰۵)

ببینیم که ما چه کار باید بکنیم

ما نباید نگاه کنیم که دیگری چه می‌کند؛ ببینیم که ما چه کار باید بکنیم. از اول انقلاب هم ما همیشه همین طور فکر می‌کردیم. ما می‌گفتیم که دستور کار خود را از دیگری که به اعتقاد ما خوب عمل نمی‌کند، نمی‌گیریم. ما دستور کارمان را از عقیده و تشخیص خودمان می‌گیریم. ما باید خوب و ملایم و دینی و تقوایی عمل کنیم. واقعاً «أسس على التقوى» باشد. مبنا و ملاک کار تقوا باشد. اگر ما فرضاً یک وقت دیدیم که در جامعه، نفر دیگری بر مبنای تقوا عمل نمی‌کند، نگوییم که پس او چرا عمل نمی‌کند. حالاً او عمل نکند. عمل نکردن او بر تقوا، موجب این نمی‌شود که ما هم بر تقوا عمل نکنیم. ما باید بر اساس تقوا عمل کنیم... به‌حال، کار فرهنگی، کار بسیار بسیار مهمی است. (۱۳۶۸/۱۰/۱۲)



تعمیق معرفت دینی با تدبیر در قرآن و ادعیه دوستان عزیز! من به شما عرض بکنم؛ انس با قرآن و تدبیر در قرآن، همچنین تدبیر در ادعیه‌ی مأثوره‌ای که اعتبار دارد - مثل صحیفه‌ی سجادیه و بسیاری از دعاها - در تعمیق معرفت دینی خیلی نقش دارد. تعمیق معرفت دینی خیلی مهم است. یک وقت یک کسی همین‌طور روی احساسات، در نماز جماعت هم ممکن است شرکت کند، در اعتکاف هم شرکت کند، در مجلس عزای حسینی هم شرکت کند، در فلان تظاهرات دینی هم شرکت کند، اما این معرفت در عمق جان او وجود نداشته باشد؛ لذا سر یک پیچی، سر یک دست اندازی، یکهو می‌بینید که از جا در می‌رود؛ این به خاطر این است. ما نظائرش را زیاد دیدیم. توی همین مجموعه‌های انقلاب، اوائل انقلاب کسانی بودند که از ماهها که ریش داشتیم و عمامه داشتیم و این‌ها، به نظر می‌رسید که این‌ها متدين‌تر و مقید‌تر و پابند‌تر و نسبت به دین متعصب‌ترند؛ بعد یک وقت - همان‌طوری که عرض کردم - یک دست اندازی پیش آمد، یکهو دیدیم تایرش در رفت! خوب، پیداست که چفت و بست محکمی نداشته. بنابراین تعمیق معرفت دینی، خیلی مهم است؛ انس با معارف اسلامی، خیلی مهم است. این هم یک بخش کار فرهنگی است. (۱۳۸۸/۱۱/۱۳)

چشاندن لذت عبادت

یک بخش مهم کار فرهنگی هم، کار دینی است؛ با دین مأнос کردن، با عبادت انسدادن، لذت عبادت را چشاندن. واقعاً یکی از سیّرات دوران پهلوی همین است که این‌ها مجموعه‌ی تحصیلکرده‌ها را از آن وقت از مسائل دینی منقطع کردند؛ از قرآن منقطع کردند، از صحیفه‌ی سجادیه منقطع کردند، از نهج‌البلاغه منقطع کردند؛ بعد هم همان حالت تقریباً بعد از انقلاب ادامه پیدا کرده. البته سی سال - یک نسل - از شروع انقلاب گذشته، خیلی کارها می‌توانسته انجام بگیرد؛ لیکن ما همان رویه را دنبال کردیم. (۱۳۸۸/۱۱/۱۳)

عمل به قرآن

عمل خودمان را باید قرآنی کنیم، الهی کنیم. به گفتن نیست، به زبان نیست، به ادعا کردن نیست؛ باید در عمل، در این راه حرکت کنیم و قدم برداریم. با قرآن که انس می‌گیرید، قرآن را که تلاوت می‌کنید، هر جایی دستوری است، هدایتی است، نصیحتی است، در درجه‌ی اول سعی کنید آن را در وجود خودتان، در باطن خودتان، در دل خودتان پایدار کنید و آن را به عمل خودتان نزدیک کنید. هر کدام از ما اگر در عمل این را متعهد شدیم، جامعه پیش خواهد رفت، جامعه قرآنی خواهد شد. (۱۳۹۱/۴/۲۱)

تلاش برای رشد سیاسی مردم

این هم خودش یک کار فرهنگی است که انسان تلاش کند مردم رشد سیاسی و قدرت تحلیل و بینش درست پیدا کنند، یا بینش را پیدا کنند. حالا وقتی کسی بینش سیاسی پیدا کرد، درست و نادرستش را خودش بعداً تعیین خواهد کرد. باید قدرت دید حقایق سیاسی در مردم به وجود آید تا در برخورد با جریان‌ها و حوادث سیاسی گیج نباشند. اگر مردم قدرت تحلیل داشته باشند، این مملکت و انقلاب را بیمه و تضمین می‌کنند. هر حادثه‌یی که در جایی به وجود می‌آید، مردم باید بتوانند دور و بر حادثه را یک خرده نگاه کنند و بفهمند قضیه چیست. این، واقعاً خیلی مهم است. ما الان متأسفانه این را نداریم و یا کم داریم. هرچه خود انقلاب و سنگلاخ‌های آن، مردم را به پیچ و تاب انداخته و پیش برده، به جای خود محفوظ است؛ اما ما و مجموعه‌های ما کمتر تلاش کرده‌اند. بله، اوایل انقلاب در این مورد تا چند سالی کارهایی می‌شد و بعضی از مجموعه‌ها تلاش می‌کردند تا مردم را از لحاظ بینش سیاسی جلو ببرند؛ اما حالا نیست. این، خودش یک کار فرهنگی است... در کارهای باندی و احراری سیاسی وارد نشوید و به کار فرهنگی بپردازید که متأسفانه غریب است. (۱۳۶۸/۱۰/۱۲)

کار و ابتکار

خب در مقابل این‌ها باید چه کار کرد؟ در مقابل این‌ها دو چیز لازم است: یکی کار، یکی ابتکار؛ این دو کار و این دو نقطه‌ی مهم را باید در نظر [داشت]: باید کار کنیم، کار هم باید کار ابتکاری باشد.

... ما همه‌اش نباید نگاه کنیم ببینیم که غربی‌ها از چه‌جور بازی‌ای حمایت می‌کنند، ما هم از همان بازی حمایت بکنیم.

خب حالا من نمی‌خواهم راجع به بعضی از این ورزش‌ها چیزی بگویم، اما خب ما خیلی کارهای خوب داریم که مال ما است؛ من [قبلاً] گفتم، چوگان مال ما است، دیگران به اسم خودشان کردند؛ [خب] این را ترویج کنید؛ ورزش باستانی یک ورزش زیبا و هنری است، (۹۲/۹/۱۹)

کار نمایشی ممنوع

در زمینه‌های فرهنگی، دنبال کارهای تشریفاتی و ویترینی نباشید. نمایش دادن کار فرهنگی، نه این که فایده‌ای ندارد؛ ضرر هم دارد. در زمینه‌ی فرهنگ باید دنبال کارهای محتوایی و اصیل واقعی رفت، که امروز نیاز عمده‌ی کشور هم این است. (۱۳۸۹/۰۶/۰۸)

پیوست فرهنگی



دوستان ما آمدند در یکی از دستگاه‌های فعال و مسئول، عروسک‌های خوبی درست کردند؛ خوب هم بود؛ اول هم حساسیت طرف مقابل را - یعنی مخالفین را، خارجی‌ها را - برانگیخت که این‌ها آمدند در مقابل باربی و مانند این‌ها، این [عروسک‌ها] را درست کردند؛ ولی نگرفت. من به این‌ها گفتم که اشکال کار شما این است که شما آمدید به فلان نام، یک پسری را، یک دختری را آوردید در بازار، این عروسک شما را بچه‌ی ما اصلاً نمی‌شناسد - ببینید، پیوست فرهنگی که می‌گوییم این‌ها است - خب، یک عروسک است فقط، در حالی که مرد عنکبوتی را بچه‌ی ما می‌شناسد، بتمن را بچه‌ی ما

می‌شناسد. ده بیست فیلم درست کرده‌اند، این فیلم را آن جا دیده، بعد که می‌بیند همان عروسکی که در فیلم داشت کار می‌کرد، در مغازه هست، به پدر و مادرش می‌گوید این را برای من بخرید؛ عروسک را می‌شناسد؛ این پیوست فرهنگی [است]. شما بایستی این عروسک را که ساختید، در کنار ساخت عروسک، ده بیست فیلم کودک درست می‌کردید برای این که این عروسک معرفی بشود پیش بچه‌ها؛ بعد که معرفی شد، آن وقت خودشان می‌خرند، [ولی] وقتی معرفی نشد، بازار تدارد و ورشکست می‌شود؛ و ورشکست شد. یعنی یک چنین دقت‌هایی را بایست کرد. (۹۲/۹/۱۹)

نتایج گسترش کار فرهنگی

آن جوان‌هایی که در تهران، در شهرهای گوناگون، در استان‌های مختلف، در خود مشهد، در بسیاری از شهرهای دیگر کار فرهنگی می‌کنند، با اراده‌ی خودشان، با انگیزه‌ی خودشان - کارهای بسیار خوبی هم از آن‌ها ناشی شده است که از بعضی از آن‌ها ما بحمدالله اطلاع پیدا کردیم - کار را هرچه می‌توانند به طور جدی دنبال کنند و ادامه بدهند. بدانند که همین گسترش کار فرهنگی در بین جوان‌های مؤمن و انقلابی، نقش بسیار زیادی را در پیشرفت این کشور و در ایجادگی ما در مقابل دشمنان این ملت، ایفا کرده است. (۱۳۹۳/۱/۱)

اتکای کار فرهنگی به مردم

فرهنگ به مردم متکی است؛ این همه مجالس عزاداری، این همه مجالس سخنرانی، این همه انجمن‌های ادبی، این همه انجمن‌های علمی، این‌ها را اصلاً کی دولت‌ها می‌توانند به وجود بیاورند؟ کجا ممکن است؟ این همه نمازهای جماعت، این همه کارهای گوناگون فرهنگی که در سطح کشور انجام می‌گیرد، اگر فرض کنیم دولت‌ها بخواهند هم این کارها را انجام بدهند، نمی‌توانند انجام بدهند؛ کار مردم است. اما این موجب نمی‌شود که اگر شما یک‌جا دیدید که فرض بفرمایید یک حرکتی دارد در همین کارهای مردمی انجام می‌گیرد که دارای آسیب اجتماعی است، داخل نشوید و بگویید من دخالت نمی‌کنم؛ نه، این‌جا لازم است دخالت بشود، هدایت بشود، کار بشود. (۹۲/۹/۱۹)

معارضه با مزاحمات فرهنگی

دولت و مسئولان موظفند که توجه کنند به جریان عمومی فرهنگ جامعه؛ ببینند کجا داریم می‌رویم، چه دارد اتفاق می‌افتد، چه چیزی در انتظار ما است؛ اگر چنان‌چه مزاحماتی وجود دارد، آن‌ها را برطرف کنند؛ جلوی موانع را، عناصر مخرب را، عناصر مفسد را بگیرند. ما اگر چنان‌چه به یک باغبان و بوستان‌بان ماهر و زبده می‌گوییم که علف‌هرزه‌های این باغ را جمع کن، معنای آن این نیست که از رشد گل‌های معطر و خوشبو طبق طبیعت خودشان، آن‌ها دستور بدهیم؛ نه، شما اجازه بدهید گل‌های معطر و خوشبو طبق طبیعت خودشان، طبق استعداد خودشان، از آب و از هوا استفاده کنند، از نور خورشید استفاده کنند، رشد کنند؛ اما در کنار آن‌ها علف‌هرزه‌ها را هم اجازه ندهید که رشد کنند؛ اگر این بود، مانع رشد آن‌ها می‌شود. این‌که ما گاهی با بعضی از پدیده‌های فرهنگی به جد مخالفت می‌کنیم و انتظار می‌بریم از مسئولان کشور - چه مسئولان فرهنگی، چه غیر فرهنگی - و از این شورا که

جلوی آن را بگیرند، به خاطر این است؛ یعنی معارضه‌ی با مزاحمات فرهنگی هیچ منافاتی ندارد با رشد دادن و آزاد گذاشتن و پرورش دادن مطلوبات فرهنگی؛ این نکته‌ی بسیار مهمی است.

یکی از وظایف نظارتی و مراقبتی دستگاه حکومت این است که متوجه مزاحم‌ها باشد. شما فرض کنید در فرهنگ عمومی یک عامل و یک آسیب مهمی به نام طلاق مثلاً وجود دارد. حالا اگر چنان‌چه فرض کنیم در مجموعه‌ی کشور یک تبلیغاتی شروع بشود که بنیان خانواده را سست می‌کند و به طلاق می‌انجامد، خب شما مجبورید جلوی این را بگیرید؛ یعنی اگر چنان‌چه می‌خواهید طلاق در جامعه رواج پیدا نکند، بایستی به این معنا توجه بکنید؛ یعنی باید جلوی این چیزی که به‌طور طبیعی مردم را، جوان را، دختر را، پسر را می‌کشاند به بی‌میلی به خانواده و بی‌اعتنایی به کانون خانواده و بی‌اعتنایی به همسر، بگیرید؛ قهرآ معارضه وجود دارد. (۹۲/۹/۱۹)

دولت دینی یا دین دولتی؟

ما مسئولیت شرعی داریم، مسئولیت قانونی داریم در قبال فرهنگ کشور و فرهنگ عمومی کشور. و البته می‌بینیم در بعضی از مطبوعات، نوشته‌ها، گفته‌ها، بعضی‌ها با عنوان [کردن] "دین دولتی" و "فرهنگ دولتی" می‌خواهند نظارت دولت را محدود کنند و تخریب کنند و به اصلاح یک آنگ غلطی و مخالفتی به آن بزنند که آقا، این‌ها می‌خواهند دین را دولتی کنند، فرهنگ را دولتی کنند! این حرف‌ها یعنی چه؟ دولت دینی با دین

دولت دینی با دین دولتی هیچ فرقی ندارد. دولت جزو مردم است؛ دین دولتی یعنی دین مردمی؛ همان دینی که مردم دارند، دولت هم همان دین را دارد.

دولتی هیچ فرقی ندارد. دولت جزو مردم است؛ دین دولتی یعنی دین مردمی؛ همان دینی که مردم دارند، دولت هم همان دین را دارد. دولت، وظیفه برای ترویج بیشتر [دین] دارد. هر کسی هر توانی که دارد، باید خرج کند؛ یک روحانی باید توانش را خرج کند؛ یک دانشگاهی باید توان خودش را صرف کند؛ یک انسانی که دارای یک منبری است، دارای یک حوزه‌ی نفوذی است در تأثیرگذاری روی مردم، باید توان

خودش را خرج کند. از همه‌ی این‌ها پرتوان‌تر هم دستگاه حکومت یک کشور است؛ خب، طبعاً باید توان خودش را صرف کند در راه ترویج فضائل و جلوگیری از آن‌چه مزاحم رشد فضائل است. پس بنابراین فرهنگ جامعه متولی می‌خواهد.

مثل اقتصاد. شما در زمینه‌ی اقتصاد هم معتقدید که اقتصاد دست مردم باید باشد؛ ما هم عقیده‌مان همین است و در تفسیر اصل ۴۴ این معنا را تبیین کردیم. خب، معنای آن این نیست که دولت اجازه می‌دهد یک نفری فعالیت اقتصادی بکند و یک انحصاری را در اختیار بگیرد که این انحصار در نهایت به ضرر مردم است؛ جلوی او را می‌گیرید شما؛ جلوی انحصارات را می‌گیرید، جلوی تجاوز را می‌گیرید، جلوی فساد مالی را می‌گیرید، جلوی سوء استفاده از منابع دولتی و عمومی را می‌گیرید؛ یعنی جلوی این مزاحمات را می‌گیرید.

(۹۲/۹/۱۹)

با آزادی گناه مخالفیم

[اگر] در جامعه‌ای بیایند عکس‌های مستهجن جنسی را به شکل وسیعی در میان جوانان پخش کنند! شما چه طور می‌خواهید این را جواب دهید؟! اصلاً قابل جواب دادن است؟! این اصلاً قابل جواب دادن نیست. وقتی که یک اثر هنری و یک نوشه و یک عکس، یک تأثیر ویرانگر اخلاقی دارد، این قابل پاسخ‌گویی نیست. جلو این کار فرهنگی را باید گرفت؛ این آن ممیزی واجب است که در جنجال علیه ممیزی و سانسور نباید هدف را گم کرد. من وظیفه‌ی نظام می‌دانم، وظیفه‌ی وزارت ارشاد می‌دانم، وظیفه‌ی شما که ناشرید می‌دانم، که وقتی چنین چیزی مطرح می‌شود، شما اجازه ندهید و کمک نکنید. این هیچ ربطی ندارد به این که ما با فکر آزاد موافقیم یا مخالفیم. طبیعی است که ما با آزادی‌هایی مخالفیم؛ مگر کسی شک دارد؟ ما با بعضی از آزادی‌ها مخالفیم. ما با آزادی‌های جنسی مخالفیم؛ ما با آزادی گناه مخالفیم و این کاری است که مردم را به این طرف سوق می‌دهد... کتابی که جوانان را به طور واضحی، با شیوه‌های هنری، به سمت گناه سوق می‌دهد! این یک مسئله‌ی فکری نیست که ما بگوییم حالا این کتاب منتشر شود، ما هم جوابش را منتشر کنیم؛ این جواب ندارد!... خطاست اگر کسی گمان کند، ما که نسبت به مسئله‌ی مطبوعات و کتاب و نوشتن و نشر در جامعه حساسیت به خرج می‌دهیم، با تفکر آزاد، با فکر آزاد و با مباحثه‌ی

آزاد مخالفیم؛ نه. ما کسانی هستیم که اوّلین شعارهای این مسائل را داده‌ایم و الحمد لله تا الان هم دنبالش بوده‌ایم؛ اما با آزادی گناه و آزادی ویرانگری مخالفیم. نمی‌شود اجازه داد که نسل جوان یک کشور که به اعتماد ما می‌آید کتاب را از شما می‌خرد و می‌گوید این‌ها متدينین و در رأس کار هستند، از این طریق گمراه یا فاسد شود؛ یا از این طریق دشمن بخواهد کاری انجام دهد. (۱۳۷۸/۲/۲۸)

تعصب غربی‌ها بر روی ارزش‌های غلط فرهنگی

بعضی غیر مسئولانه گاهی حرف می‌زنند؛ نگاه می‌کنند به ادعاهایی که در کشورهای غربی هست در مورد آزادی‌های فرهنگی و فلان؛ در حالی که این جوری نیست. غربی‌ها اصرارشان و مقاومتشان ببروی ارزش‌های فرهنگی خودشان از ما کمتر نیست و بیشتر هم هست؛ از ما بیشتر است.

فرض بفرمایید رسم و فرهنگ فلان کشور این است که حتماً باید در مجلس میهمانی رئیس جمهور، مشروب مشخصی مصرف بشود. اگر چنان‌چه یک رئیس جمهوری بگوید که من حاضر نیستم، اصلاً مجلس را منتفی می‌کنند؛ اصلاً مجلس میهمانی را برگزار نمی‌کنند؛ که این اتفاق افتاده دیگر، این را ما در زمان حیات خودمان و زندگی خودمان [دیدیم]؛ شماها هم شاید همه‌تان یا بیشترتان می‌دانید، اطلاع دارید. اگر کسی فرض بفرمایید کراوات نزند، بخواهد وارد یک مجلس رسمی بشود، می‌گویند این خلاف پروتکل است، نمی‌شود؛ باید حتماً شما یا پایپیون بزنید یا کراوات بزنید! خب این‌ها چیست؟ این‌ها همان فرهنگ است دیگر؛ این‌قدر متعصبند، این‌قدر پاییندند.

مسئله‌ی اختلاط زن و مرد که اسمش را گذاشتند تساوی!!! - که متأسفانه تساوی نیست، اختلاط زن و مرد است؛ اختلاط مصر و بشدت زهرآگینی است که وجود دارد و امروز جوامع را و بیشتر از همه هم خود جوامع غربی را مبتلا کرده و حالا اندیشمندانشان فهمیده‌اند که این مسیر یک مسیری است که اصلاً پایان ندارد، یعنی همین طور [این] حرکت ادامه دارد و سیری تا پذیری طبع انسانی این حرکت انحرافی را تا ناکجا آباد خواهد برد - یکی از اصول خودشان می‌دانند؛ اگر قبول نداشته باشید، شما را طرد می‌کنند، رد می‌کنند، مذمت می‌کنند؛ یعنی آن‌ها بیشتر از ما، متعصبانه‌تر از ما پاییندند به یک چیزهایی که غیر معقول است.

یا از این قبیل کارها، این بالماسکه‌هایی که در کشورهای غربی معمول است که چهقدر هم فجایع حاصل می‌شود که حالا داستانش سرِ دراز دارد.

غرض، آن‌ها بیشتر از ما متعصبند، بدتر از ما لجاجت می‌کنند بر سر ارزش‌های فرهنگی خودشان که در واقع ضد ارزش هم هست. ما چرا بر سرِ فرهنگ خودمان پافشاری نکنیم؟ (۹۲/۹/۱۹)

پاسداشت زبان فارسی

من خیلی نگران زبان فارسی‌ام؛ خیلی نگرانم. سال‌ها پیش ما در این زمینه کار کردیم، اقدام کردیم، جمع کردیم کسانی را دور هم بنشینند. من می‌بینم کار درستی در این زمینه انجام نمی‌گیرد و تهاجم به زبان زیاد است. همین‌طور دارند اصطلاحات خارجی [به] کار می‌برند. ننگش می‌کند کسی که فلان تعبیر فرنگی را به کار نبرد و به جایش یک تعبیر فارسی یا عربی به کار ببرد؛ ننگشان می‌کند. این خیلی چیز بدی است؛ این جزو اجزاء فرهنگ عمومی است که باید با این مبارزه کرد.

دوستان! زبان فارسی یک روزی از قسطنطینیه‌ی آن روز، از استانبول آن روز، زبان علمی بوده تا شبه قاره‌ی هند؛ این که عرض می‌کنم از روی اطلاع است. در آستانه - مرکز حکومت عثمانی - زبان رسمی در یک برهه‌ی طولانی‌ای از زمان، زبان فارسی بوده. در شبه قاره‌ی هند برجسته‌ترین شخصیت‌ها با زبان فارسی حرف می‌زنند و انگلیس‌ها اولی که آمدند شبه قاره‌ی هند، یکی از کارهایی که کردند این بود که زبان فارسی را متوقف کنند؛ جلو زبان فارسی را با انواع حیل و مکرها بی‌کارهایی که مخصوص انگلیس‌ها است گرفتند. البته هنوز هم زبان فارسی آن‌جا رواج دارد و عاشق دارد؛ کسانی هستند در هند - که بنده رفته‌ام دیده‌ام، بعضی‌هاشان این‌جا آمدند آن‌ها را دیدیم - عاشق زبان فارسی‌اند؛ اما ما در کانون زبان فارسی، داریم زبان فارسی را فراموش می‌کنیم؛ برای تحکیم آن، برای تعمیق آن، برای گسترش آن، برای جلوگیری از دخیل‌های خارجی هیچ اقدامی نمی‌کنیم. یواش یواش [در] تعبیرات ما یک حرف‌هایی می‌زنند - هر روزی هم که می‌گذرد یک چیز جدیدی می‌آید - ما هم نشنفته‌ایم. گاهی می‌آیند یک کلمه‌ای می‌گویند، بنده می‌گوییم معنای آن را نمی‌فهمم، می‌گوییم معنای آن چیست؟ معنا [که] می‌کنند، تازه ما اطلاع پیدا می‌کنیم که این کلمه آمده؛ [این] یواش یواش کشانده شده به طبقات و توده‌ی مردم؛ این خطرناک است.



اسم فارسی را با خط لاتین
می‌نویسند! خب چرا؟ چه کسی
می‌خواهد از این استفاده کند؟ آن
کسی که زبانش فارسی است یا آن
کسی که زبانش خارجی است؟ اسم
فارسی با حروف لاتین!

یا اسمهای فرنگی روی محصولات
تولید شده‌ی داخل ایران که برای من
عکس‌هایش را و تصویرهایش را
فرستادند! خب چه داعی داریم ما این
کار را بکنیم؟ بله، یکوقت شما یک
محصول صادراتی دارید، آن‌جا در کنار
زبان فارسی - فارسی هم باید باشد البته،
هرگز نبایستی از روی محصولات ما زبان
فارسی برداشته بشود - البته زبان
خارجی هم به آن کشورهایی که
خواهد رفت، اگر زبان دیگری دارند

نوشته بشود، اما محصولی در داخل تولید می‌شود، در داخل مصرف می‌شود، چه لزومی
دارد؟ روی کیف بچه‌های دبستانی چه لزومی دارد که یک تعبیر فرنگی نوشته بشود؟ روی
اسباب بازی‌ها همین جور؛ من واقعاً حیرت می‌کنم. این جزو چیزهایی است که شما خیلی
درباره‌اش مسئولیت دارید. البته من مثال‌هایی در ذهن دارم برای این استعمال زبان فارسی
که نمی‌خواهم دیگر حالا آن‌ها را عرض کنم؛ نام شرکت، نام محصول، نام مغازه! و از این
قبيل همین طور مکرر تعبیرات فرنگی و بهخصوص انگلیسی؛ من از این احساس خطر
می‌کنم و لازم است که حضرات و شورای عالی انقلاب فرهنگی نسبت به این مسئله به جد
دنبال کنند و دولت بهطور جدی مواجه بشود با این مسئله. حالا معنای مواجهه این نیست
که فوراً فردا مثلاً با یک شیوه‌ی تندی یا شیوه‌ی خشنی برخورد کنند، [مواجهه بشوید] اما
حکمت‌آمیز؛ ببینید چه کار می‌توانید بکنید که جلو این را بگیرید. (۹۲/۹/۱۹)